

آکادمی کنکور دورخیز

گام به گام عربی دوازدهم



دانلود رایگان جزوه درسی ، گام به گام ، نمونه سوال ، مشاوره کنکور و برنامه ریزی درسی

www.dourkhiz.com



آکادمی کنکور دورخیز

www.dourkhiz.com



جزوه های درسی رایگان



گام به گام های درسی



نمونه سوال های امتحانی



مشاوره کنکور



برنامه ریزی درسی

ورود به سایت دورخیز



جهت دریافت برنامه ریزی خصوصی کلمه (رتبه برتر) را به شماره ۱۰۰۰۰۳۹۴۰ پیامک نمایید.



جزوه راهنمای درسی

عربی، زبان قرآن (۳)

رشته‌های علوم تجربی - ریاضی و فیزیک

پایه دوازدهم

دوره دوم متوسطه

۱۱۲۲۰۶

۱۳۹۷

ترجمه و حل تمرینات

تمام دروس

کاری از:

منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۹۸ - ۱۳۹۷



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الفهرس

	المقدمة
۳	الدرس الأول الذین و الذین
۴	المعجم
۵	إعلموا - معاني الحروف المشبهة بالفعل و لا النافية للجنس
۸	التمارين
۱۲	الدرس الثاني مكة المكرمة و المدينة المنورة
۱۴	المعجم
۱۴	حوال النص
۱۵	إعلموا - أحوال (قيد حالت)
۱۷	التمارين
۲۱	الدرس الثالث الكتب طعام الفكر
۲۳	المعجم
۲۳	حوال النص
۲۵	إعلموا - الاستثناء و أسلوب الحصر
۲۸	التمارين
۳۲	الدرس الرابع الفرزدق
۳۴	المعجم
۳۴	حوال النص
۳۵	إعلموا - المفعول المطلق
۳۷	التمارين
۴۰	البحث العلمي
	المعجم



الدَّرْسُ الْأَوَّلُ بِرُجْدٍ

﴿... أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ یونس: ۱۰۰
با یکتاپرستی به دین روی آور و هرگز از مشرکان نباش.

﴿الَّذِينَ وَ التَّدِينُ دین و دینداری﴾

الَّذِينَ فِطْرِي فِي الْإِنْسَانِ. وَ التَّارِيخُ يَقُولُ لَنَا :

دینداری در انسان ذاتی و فطری است. و تاریخ به ما می‌گوید:

لَا شَعْبَ مِنْ شُعُوبِ الْأَرْضِ إِلَّا وَ كَانَ لَهُ دِينٌ وَ طَرِيقَةٌ لِلْعِبَادَةِ.

هیچ نسل و نژادی از مردم زمین نیست (هیچ ملتی از ملل زمین نیست) مگر اینکه دین و راه و روشی برای عبادت داشته باشد.

فَالْآثَارُ الْقَدِيمَةُ الَّتِي اكْتَشَفَهَا الْإِنْسَانُ، وَ الْحَضَارَاتُ الَّتِي عَرَفَهَا مِنْ خِلَالِ الْكِتَابَاتِ وَ النَّقُوشِ وَ الرِّسُومِ وَ التَّمَاثِيلِ ،
تَوَكَّدَ أَهْتِمَامَ الْإِنْسَانِ بِالذِّينِ

پس آثار باستانی‌ای که انسان آنها را کشف کرده، و تمدن‌هایی که آن را از خلال کتیبه‌ها و کنده‌کاری‌ها و نقاشی‌ها و پیکره‌ها شناخته است، بر توجه انسان به دین تاکید می‌کند.

وَ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ فِطْرِي فِي وُجُودِهِ ؛ وَلَكِنَّ عِبَادَاتِهِ وَ شَعَائِرَهُ كَانَتْ خُرَافِيَّةً؛ مِثْلُ تَعَدُّدِ الْأَلِهَةِ وَ تَقْدِيمِ الْقَرَابِينِ لَهَا
لِكَسْبِ رِضَاهَا وَ تَجَنُّبِ شَرِّهَا.

و نشان می‌دهد که آن (دین) در وجودش (وجود انسان) ذاتی است؛ ولی عبادت‌ها و آیین‌ها و مراسم خرافی است؛
مانند تعدد (چندگانگی) خدایان و پیشکش کردن قربانی‌ها برای به دست آوردن رضایتشان و دوری از بدی‌شان.

وَ اِزْدَادَتْ هَذِهِ الْخُرَافَاتُ فِي أَدْيَانِ النَّاسِ عَلَى مَرِّ الْعُصُورِ. وَلَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَتْرِكِ النَّاسَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ؛
فَقَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

این خرافه‌ها در ادیان [مختلف] مردم در گذر زمان (با گذشت دوره‌ها) افزایش یافت. ولی خداوند بزرگ و بلند مرتبه
مردم را در این حالت رها نکرد؛ پس در کتاب کریم خود فرموده است:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ القيامة: ۳۶

آیا انسان گمان می‌کند بیهوده و پوچ رها می‌شود؟!

لِذَلِكَ أَرْسَلَ إِلَيْهِمُ الْأَنْبِيَاءَ لِيُبَيِّنُوا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ وَ الدِّينَ الْحَقَّ.

بنابراین پیامبران را نزد آنها فرستاد تا راه راست و دین حق را توضیح دهند. (روشن و آشکار کنند)

وَ قَدْ حَدَّثَنَا الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ عَنْ سِيرَةِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ صِرَاعِهِمْ مَعَ أَقْوَامِهِمُ الْكَافِرِينَ.

و قرآن کریم با ما درباره روش و کردار پیامبران درود بر آنها باد و کشمکششان با اقوام کافرشان سخن گفته است.

وَ لَنَذْكُرَ مِثْلًا لِإِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي حَاوَلَ أَنْ يَنْقُدَ قَوْمَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ.

و به عنوان نمونه باید از ابراهیم خلیلی درود بر او باد یاد کنیم که تلاش کرد قوم خود را از عبادت بت‌ها نجات دهد.





فَقِيَ أَحَدَ الْأَعْيَادِ لَمَّا خَرَجَ قَوْمُهُ مِنْ مَدِينَتِهِمْ، بَقِيَ إِبْرَاهِيمُ وَحِيدًا، فَحَمَلَ فَأَسَاءَ، وَكَسَرَ جَمِيعَ الْأَصْنَامِ فِي الْمَعْبَدِ إِلَّا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ،

پس در یکی از عیدها، وقتی قومش از شهر خود بیرون رفتند، ابراهیم تنها مانده بود، پس تبری را برداشت، و همه بت‌ها را در پرستشگاه شکست بجز بت بزرگ، (همه بت‌های معبد را بجز بت بزرگ شکست)

ثُمَّ عَلَّقَ الْفَأْسَ عَلَى كَتِفَيْهِ وَ تَرَكَ الْمَعْبَدَ.

سپس تیر را بر دوش آن (بت بزرگ) آویزان کرد و پرستشگاه را ترک کرد.

وَ لَمَّا رَجَعَ النَّاسُ، شَاهَدُوا أَصْنَامَهُمْ مُكْسَرَةً، وَ ظَنُّوا أَنَّ إِبْرَاهِيمَ هُوَ الْفَاعِلُ، فَأَحْضَرُوهُ لِلْمُحَاكَمَةِ وَ سَأَلُوهُ:

و وقتی مردم برگشتند، بت‌های خود را شکسته دیدند، و گمان کردند که ابراهیم تنها کننده کار است، پس او را برای محاکمه آوردند و از او پرسیدند:

﴿... أ أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ يَا إِبْرَاهِيمُ﴾ الأنبياء: ۶۲

ای ابراهیم، آیا تو این کار را با خدایان ما انجام دادی؟

فَأَجَابَهُمْ: لَمْ تَسْأَلُونَنِي؟! اسْأَلُوا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ.

پس به آنها پاسخ داد: چرا از من سوال می‌کنید؟! از بت بزرگ بپرسید.

« بَدَأَ الْقَوْمُ يَتَهَامَسُونَ: « إِنَّ الصَّنَمَ لَا يَتَكَلَّمُ، إِنَّمَا يَقْصِدُ إِبْرَاهِيمُ الْإِسْتِهْزَاءَ بِأَصْنَامِنَا.»

مردم شروع به بیچ بیچ کردند: قطعاً بت سخن نمی‌گوید، ابراهیم فقط قصد مسخره کردن بت‌هایمان را دارد.

وَ هُنَا ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ﴾ الأنبياء: ۶۸

و اینجا گفتند که او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید.

فَقَدَّفُوهُ فِي النَّارِ، فَأَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهَا.

پس او را در آتش انداختند، و خداوند او را از آن (آتش) نجات داد.

بگرد المصعم

لا تَكُونَنَّ: هرگز نباش (لا تَكُنْ: نباش + نَ : حرف تأکید) - ماضی: كَانَ / مضارع: يَكُونُ النَّقْشُ: کنده کاری، نگاره «جمع: النَّقُوشُ»	الْحَنِيفُ: یکتاپرست سَدَى: بیهوده و پوچ السَّيْرَةُ: روش و کردار، سرگذشت الشَّعَائِرُ: مراسم الْأَصْرَاعُ: کشمکش = النِّزَاعُ ≠ السَّلْمُ عَلَّقَ: آویخت الْفَأْسُ: تبر «جمع: الْفُؤُوسُ» الْقَرَابِينُ: قربانی‌ها «مفرد: الْقُرْبَانُ» الْكَتِفُ، الْكَتِفُ: شانه «جمع: الْأَكْتِافُ»	أَحْضَرَ: آورد، حاضر کرد الصَّنَمُ: بت «جمع: الْأَصْنَامُ» أَقَمَ وَجْهَكَ: روی بیاور (ماضی: أَقَامَ/ مضارع: يُقِيمُ) بَدَؤُوا يَتَهَامَسُونَ: شروع به بیچ بیچ کردند (ماضی: تَهَامَسَ / مضارع: يَتَهَامَسُ) الْتَجَنَّبَ: دوری کردن (ماضی: تَجَنَّبَ / مضارع: يَتَجَنَّبُ) حَرَّقَ: سوزاند
--	---	--

دانلود جزوه
نمونه سوال
گام به گام

dourkhiz.com



📖 حَوْلِ النَّصِّ بِرُكُود

- ✓ x
-✓..... ۱. كَانَ الْهَدَفُ مِنْ تَقْدِيمِ الْقَرَابِينِ لِلْآلِهَةِ كَسَبَ رِضَاهَا وَ تَجَنَّبَ شَرَّهَا.
-x..... ۲. عَلَّقَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْفَأْسَ عَلَى كَتِفِ أَصْغَرِ الْأَصْنَامِ.
-x..... ۳. لَمْ يَكُنْ لِبَعْضِ الشُّعُوبِ دِينٌ أَوْ طَرِيقَةٌ لِلْعِبَادَةِ.
-✓..... ۴. الْأَثَارُ الْقَدِيمَةُ تُؤَكِّدُ اهْتِمَامَ الْإِنْسَانِ بِالدِّينِ.
-✓..... ۵. إِنَّ التَّنْدِينَ فَطْرِيٌّ فِي الْإِنْسَانِ.
-✓..... ۶. لَا يَتْرُكُ اللَّهُ الْإِنْسَانَ سُدًى.

📖 إَعْلَمُوا ه بِرُكُود

مَعَانِي الْحُرُوفِ الْمَشْبَهَةِ بِالْفِعْلِ، وَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ

- ۱- الْحُرُوفُ الْمَشْبَهَةُ بِالْفِعْلِ
با معانی دقیق حروف پرکاربرد « **إِنَّ** ، **أَنَّ** ، **كَأَنَّ** ، **لَكِنَّ** ، **لَيْتَ** ، **لَعَلَّ** » آشنا شوید.
- 📖 **إِنَّ**: جمله پس از خود را **تأکید می کند** و به معنای «قطعاً، همانا، به درستی که، بی گمان» است؛ مثال: ﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ التَّوْبَةُ: ۱۲۰ بی گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباہ نمی کند.
- 📖 **أَنَّ**: به معنای «**که**» است و دو جمله را به هم پیوند می دهد؛ مثال: ﴿قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۵۹ گفت می دانم که خدا بر هر چیزی تواناست.
- 📖 **كَأَنَّ**: به معنای «**گویی**» و «**مانند**» است؛ مثال: ﴿كَأَنَّهِنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ﴾ الرَّحْمَن: ۵۸ آنان مانند یاقوت و مرجاند.
- كأنَّ إِرْضَاءَ جَمِيعِ النَّاسِ غَايَةٌ لَا تُدْرَكُ. گویی راضی ساختن همه مردم هدفی است که به دست نمی آید.
- 📖 **لَكِنَّ**: به معنای **ولی** و برای تکمیل پیام و رفع ابهام جمله قبل از خودش است؛ مثال: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۴۳ بی گمان خدا دارای بخشش بر مردم است ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند.
- 📖 **لَيْتَ**: به معنای «**کاش**» و بیانگر آرزوست و به صورت «یا لیت» هم به کار می رود؛ مثال: ﴿وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ التَّيَّابُ: ۴۰ و کافر می گوید ای کاش من خاک بودم!
- 📖 **لَعَلَّ**: یعنی «**شاید**» و «**امید است**»؛ مثال: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ الْأَخْرَافُ: ۳ بی گمان ما آن را قرآن عربی قرار دادیم امید است شما خردورزی کنید.



فعل مضارع در جمله دارای «لَعَلَّ» و «لَيْتَ» به صورت «مضارع التزامی» ترجمه می‌شود؛ مثال:

لَعَلَّ حَمِيداً يَسَافِرُ! شاید حمید سفر کند!
 لَيْتَ صَدِيقِي يَنْجِحُ فِي الْمُسَابَقَةِ! کاش دوستم در مسابقه پیروز شود!
 لَيْتَنِي أَشَاهِدُ جَمِيعَ مَدُنِ بِلَادِي! کاش همه شهرهای کشورم را ببینم!

فعل ماضی را در جمله دارای «لَيْتَ» با توجه به جایگاهش در متن می‌توان «ماضی استمراری» ترجمه کرد؛ مثال:
 لَيْتَ نَاصِراً ابْتَعَدَ عَنِ الْكَسَلِ! کاش ناصر از تنبلی دوری می‌کرد!
 تذکر مهم: در ترجمه صحیح فعل بعد از لَيْتَ و لَعَلَّ باید به سیاق عبارت توجه کرد.
 ترجمه هنر و علم است و باید ذوق و سلیقه مترجم همراه توانمندی‌های زبانی مانند شناخت ویژگی‌های زبان مبدأ و مقصد باشد.

که اخبر نفسك (۱): ترجمه هاتین الایتین الکریمتین.

۱- ﴿فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ آروم: ۵۶
 و این، روز قیامت است و شما نمی‌دانسته‌اید. (آیتی) / اکنون روز رستاخیز است، اما شما نمی‌دانستید! (مکارم)

۲- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرصُوصٌ﴾ الأصف: ۴
 خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او در یک ردیف (مراد متحد و یکپارچه) پیکار می‌کنند گویی بنائی آهنین‌اند.

۲- لَا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ

تاکنون با سه معنای حرف «لا» آشنا شده‌اید:

۱. لا به معنای «نه» در پاسخ به «هَلْ» و «أَمْ» مانند أَأَنْتَ مِنْ بَجْنُورٍ؟ لا، أَنَا مِنْ بَجْنُورٍ.
۲. لاى نفى مضارع مانند لا يَذْهَبُ: نمی‌رود.
۳. لاى نهى مانند لا تَذْهَبُ: نرو

و به معنای «نباید» بر سر مضارع اول و سوم شخص؛ مانند لا يَذْهَبُ: نباید برود.

در این درس با معنای دیگری برای لا آشنا می‌شوید.

معنای چهارم «هیچ ... نیست» می‌باشد و لاى نفى جنس نامیده و بر سر اسم وارد می‌شود؛ مثال:

﴿لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...﴾ البقرة: ۳۲

جز آنچه به ما آموختی، هیچ دانشی نداریم. (برای ما نیست)

لَا كُنْزٌ أَغْنَىٰ مِنَ الْقَنَاعَةِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام

هیچ گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت نیست.

^۱ هر چند ترجمه فعل ماضی پس از «لَيْتَ» به صورت ماضی بعید نیز صحیح است؛ اما به منظور تسهیل تکلیف دانش آموز، ترجمه ماضی استمراری مطلوب است.

لَيْتَ نَاصِراً ابْتَعَدَ عَنِ الْكَسَلِ! کاش ناصر از تنبلی دوری می‌کرد! کاش ناصر از تنبلی دوری کرده بود!



که اخیر نفسک (۲): تَرْجِمْ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ.

۱- لا خَيْرَ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفِعْلِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
در گفتار هیچ خیری نیست مگر با کار (همراه) باشد.

۲- لا جِهَادَ كَجِهَادِ النَّفْسِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام
هیچ پیکاری مانند پیکار با نفس نیست.

۳- لا لباسَ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام
هیچ لباسی زیباتر از سلامتی نیست.

۴- لا فُقْرَ كَالْجَهْلِ وَ لا مِيرَاتَ كَالْأَدَبِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام
هیچ فقری مانند نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست.

که اخیر نفسک (۳): اِمْلَأِ الْفُرَاغَ فِي مَا يَلِي، ثُمَّ عَيِّنْ نَوْعَ «لا» فِيهِ.

۱- ﴿وَ لا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ...﴾ الأنعام: ۱۰۸
و کسانی را که به غیر خدا فرا می خوانند زیرا که به خدا دشنام دهند.

دشنام ندهید / حرف نهی

۲- ﴿وَ لا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً...﴾ یونس: ۶۵

گفتارشان تو را؛ زیرا ارجمندی همه خداست.

اندوهگین نسازد - از آن / حرف نهی

۳- ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ...﴾ الزمر: ۹

آیا کسانی که می دانند و کسانی که برابر هستند؟

همی دانند / حرف نفی

۴- ﴿رَبَّنَا وَ لا تُحْمَلْنَا ما لا طاقَةَ لَنَا بِهِ...﴾ البقرة: ۲۸۶

پروردگارا، آنچه توانش را نداریم بر ما

تحمیل نکن / حرف نهی

۵- لا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لا يَرْحَمُ النَّاسَ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

خدا رحم نمی کند به کسی که به مردم

رحم نمی کند / حرف نفی

۱- ما يلي: آنچه می آید ۲- حمل: تحمیل کرد



آزماین برگرد

● آتَمَرینُ الْأَوَّلُ: أَيُّ كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ مَعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟

- ۱- آله ذاتُ يدٍ مِنَ الْخَشَبِ وَ سِنَّ عَرِيضَةٍ مِنَ الْحَدِيدِ يُقَطَّعُ بِهَا:

وسيله‌ای که دارای دستی از چوب و دندانی پهن از آهن که بوسیله آن بریده می‌شود. / الْفَأْسُ: تبر

- ۲- مَثَالٌ مِنْ حَجَرٍ أَوْ خَشَبٍ أَوْ حَدِيدٍ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ:

پیکره‌ای از سنگ یا چوب یا آهن که به غیر خدا عبادت می‌شود. / الصَّنَمُ: بت

- ۳- عَضُوٌّ مِنْ أَعْضَاءِ الْجِسْمِ يَقَعُ فَوْقَ الْجِدْعِ:

عضوی از عضوهای بدن که در بالا تنه قرار دارد. / الْكَتِفُ: شانه

- ۴- التَّارِكُ لِلْبَاطِلِ وَالْمَائِلُ إِلَى الدِّينِ الْحَقِّ:

کسی که باطل را ترک کرده و به دین حق گرویده است. / الْحَنِيفُ: یکتاپرست

- ۵- إِنَّهُمْ بَدَّوْا يَتَكَلَّمُونَ بِكَلَامٍ خَفِيٍّ:

قطعاً آنها شروع به سخن گفتن به شکل پنهانی کردند. / بَدَّوْا يَتَهَامَسُونَ: شروع به پیچ کردن

● آتَمَرینُ الثَّانِي: تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْحَرْفَ الْمُشَبَّهَةَ بِالْفِعْلِ، وَ لَا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ. برگرد

- ۱- ﴿... قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿٢٧﴾ مَا عَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٦﴾﴾^{یس: ۲۶ و ۲۷}

به او گفته شد: «وارد بهشت شو!» گفت: «ای کاش قوم من می‌دانستند... که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی‌داشتگان قرار داده است!» مکارم شیرازی

- ۲- ﴿... لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا...﴾^{التوبة: ۴۰}

اندوهگین نباش که خدا با ماست.

- ۳- ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...﴾^{الصفات: ۲۵} إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ: چون به آنان گفته می‌شد که جز خدای یکتا خدایی نیست تکبر می‌کردند، هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست.
- ۴- لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (کسی که به تعهد خود وفا نمی‌کند از دین بی بهره است).

هیچ دینی ندارد کسی که هیچ وفایی به عهد خود ندارد.

۱- قِيلَ: گفته شد (قَالَ: گفت)



● التمرین الثالث: برگرد

أ. اِقْرَأِ الشُّعْرَ الْمَنْسُوبَ إِلَى الْإِمَامِ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطًّا.

إِنَّمَا النَّاسُ لَأُمَّمٌ وَ لَأَبُّ	أَيُّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ
أُمُّ حَدِيدٍ أُمُّ نُحَيْسٍ أُمُّ ذَهَبٍ	هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ قِضَّةٍ
هَلْ سَوَى لَحْمٍ وَعَظْمٍ وَعَصَبٍ	بَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ
وَ حَيْءٍ وَ عَفَافٍ وَ أَدَبٍ	إِنَّمَا الْفَخْرُ لِعَقْلِ ثَابِتٍ

ای که نابخردانه افتخار کننده به **دودمان** هستی، مردم تنها از یک مادر و یک پدرانند. آیا **آنان را می بینی** (می پنداری) که از نقره، آهن، مس یا طلا آفریده شده اند؟ بلکه آنان را می بینی (می پنداری) از **تکه گلی** آفریده شده اند. آیا به جز گوشت و **استخوان** و پی اند؟ افتخار **تنها** به خردی استوار، **شیرم**، پاکدامنی و ادب است.

۱- طینة: گل ۲- سوي: به جز ۳- العظم: استخوان «جمع: العظام» ۴- العصب: پی

ب. اسْتَخْرِجْ مِنَ الْأَبْيَاتِ اسْمَ الْفَاعِلِ، وَ الْفِعْلَ الْمَجْهُولَ، وَ الْجَارَ وَ الْمَجْرُورَ، وَ الصِّفَةَ وَ الْمَوْصُوفَ.

اسْمُ الْفَاعِلِ (الفاخر، ثابت)، وَ الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ (خُلِقُوا)، وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ (بِالنَّسَبِ / لِأُمَّمٍ، لِأَبِّ / مِنْ قِضَّةٍ / مِنْ طِينَةٍ / لِعَقْلِ)، وَ الصِّفَةُ (ثَابِتٍ) وَ الْمَوْصُوفُ (عَقْلٍ)

● التمرین الرابع: ترجم الأَحَادِيثِ النَّبَوِيَّةِ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. برگرد

۱- كُلُّ طَعَامٍ لَا يَذْكُرُ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَإِنَّمَا هُوَ دَاءٌ^۱ وَ لَا بَرَكَهٌ فِيهِ. (الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ وَ نَوْعُ لَا) هر خوراکی که نام خدا بر آن برده نمی شود، پس آن فقط بیماری است و هیچ برکتی در آن نیست. **الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ**: لا يَذْكُرُ وَ نَوْعُ «لا» در (لا يَذْكُرُ): حرف نفی / وَ نَوْعُ «لا» در (لا بَرَكَهٌ): لای نفی جنس

۲- لَا تَغْضَبْ، فَإِنَّ الْغَضَبَ مَفْسَدَةٌ^۲. (نَوْعُ الْفِعْلِ) خشمگین مشو زیرا (که) خشم مایه تباهی است. **نَوْعُ الْفِعْلِ**: (لا تَغْضَبْ) فعل نهی

۳- لَا قَفْرَ أَشَدَّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا عِبَادَةَ مِثْلَ التَّفَكُّرِ. (الْمُضَافُ إِلَيْهِ وَ نَوْعُ لَا) هیچ ناداری و فقری سخت تر از نادانی و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست. **الْمُضَافُ إِلَيْهِ**: (التَّفَكُّرِ) وَ نَوْعُ لَا: حرف نفی جنس

۱- داء: بیماری = الْمَرَضُ ۲- الْمَفْسَدَةُ: مایه تباهی



● التمرین الخامس: للترجمة.

۱. جَلَسَ: نشست	جَلَسْنَا: نشستیم	لا تَجَلَسُوا: ننشینید	اجلسن: بنشینید
۲. اجلس: نشانید	اجلس: بنشینید	الجالس: نشسته	الجالس: محل نشستن
۳. فهم: فهمید	فهمت: فهمیدم	قد فهمت: فهمیده‌ای	لم أفهم: نفهمیدم
۴. فهم: فهمانید	فهمت: فهمانیدم	فهم: فهمانیده (تفهم) شد	لن يفهم: فهمانیده نخواهد شد
۵. قطع: برید	قطع: بریده شد	كانوا قطعوا: بریده شده بود	كانا يقطعان: می‌بریدند
۶. انقطع: بریده شد	لن ينقطع: بریده نخواهد شد	لن ينقطع: باید بریده شود	الانقطاع: بریده شدن
۷. عفر: آمرزید	لن يعفر: آمرزیده نمی‌شود	العفار: بسیار آمرزنده	المغفور: آمرزیده شده
۸. استغفر: آمرزش خواست	استغفرت: آمرزش خواستم	قد استغفرتم آمرزش خواسته‌اید	الاستغفار: آمرزش خواستن
	استغفر: آمرزش می‌خواهم	استغفر: آمرزش بخواه	لا يستغفرون: آمرزش نمی‌خواهند

● التمرین السادس: اقرأ هذه الأندوة؛ ثم ترجمها إلى الفارسية.

یا الهی، یا الهی، یا مجیب^۲ الدعوات
ای خدای من، ای خدای من، ای اجابت کننده دعاها؛

اجعل الیوم سعیداً و کثیر البرکات
امروز را خوش اقبال و پر برکت قرار بده.

و امل الصدر انشراحاً^۳ و فمی بالبسمات^۴
و سینه را از شادمانی و دهانم را از لبخندها پر کن.

و أعنی^۵ فی دروسی و أداء الواجبات
و مرا در درس‌هایم و انجام تکالیف یاری کن.



وَأَنْزِرْ^۶ عَقْلِي وَ قَلْبِي بِالْعُلُومِ النَّافِعَاتِ
و خردم و دلم را با دانش‌های سودمند روشن کن.

وَ اجْعَلِ التَّوْفِيقَ حَظِّي^۷ وَ نَصِيبِي فِي الْحَيَاةِ
و موفقیت را بخت و بهره من در زندگی قرار بده.

وَ اَمَلًا الدُّنْيَا سَلَامًا^۸ شاملاً كُلِّ الْجِهَاتِ
و دنیا را از صلی فراگیرد همه جهت‌ها پر کن.

وَ اَحْمِنِي^۹ وَ اَحْمِ بِلَادِي مِنْ شُرُورِ الْاِحْدَاثِ
و از من و کشورم از بدی‌های پیشامدها نگهداری کن.

- ۱- الْأُنشُودَةَ: سرود «جمع: الْأُنشِيدُ»
۲- الْمَجِيبَ: برآورنده
۳- الْأَنْشُرَاحَ: شادمانی
۴- الْأَبْسَمَاتِ: لبخندها «مفرد: الْأَبْسَمَةُ»
۵- أَعْنِي: مرا یاری کن (أَعَانَ، يَعِينُ / أَعْنَى + نون وقایه + ي)
۶- أَنْزِرْ: روشن کن (أَنَارَ، يَنْيرُ)
۷- الْحَظُّ: بخت «جمع: الْحُظُوظُ»
۸- السَّلَامَ: آشتی، صلح
۹- اَحْمِنِي: از من نگهداری کن (حَمَى، يَحْمِي / اَحْمَى + نون وقایه + ي)



الدَّرْسُ الثَّانِي

﴿... لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...﴾

آل عمران: ۹۷

حجّ خانه [خدا] بر آن مردمی واجب الهی است که بتوانند به سوی آن راه یابند.

﴿مَكَّةَ الْمُكْرَمَةَ وَالْمَدِينَةَ الْمُنَوَّرَةَ﴾

مکه مکرمه و مدینه منوره

جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ أَمَامَ التَّلْفَازِ مُشْتَاقِينَ، يُشَاهِدُونَ الْحُجَّاجَ فِي الْمَطَارِ وَ هُمْ يَرْكَبُونَ الطَّائِرَةَ لِلذَّهَابِ إِلَى مَكَّةَ الْمُكْرَمَةِ وَالْمَدِينَةَ الْمُنَوَّرَةَ.

اعضای خانواده با اشتیاق در برابر تلویزیون نشستند، حاجیان را در فرودگاه در حالی که برای رفتن به مکه مکرمه و مدینه منوره سوار بر هواپیما می شدند، می دیدند.

نَظَرَ «عَارِفٌ» إِلَى وَالِدَيْهِ، فَرَأَى دُمُوعَهُمَا تَتَسَاقَطُ مِنْ أَعْيُنِهِمَا. فَسَأَلَ عَارِفٌ وَالِدَهُ مَتَّعِجًا: يَا أَبِي، لِمَ تَبْكِي وَ قَدْ كُنْتَ فِي الْحَجِّ فِي الْعَامِ الْمَاضِي؟!

عارف به پدر و مادرش نگاه کرد، پس اشکهایشان را دید که پی در پی از دیدگانشان می ریخت. پس عارف با تعجب و شگفتی از پدرش پرسید: پدر، چرا گریه می کنی در حالی که سال گذشته در حج بوده ای؟!

الْأَبُ: حِينَمَا أَرَى النَّاسَ يَذْهَبُونَ إِلَى الْحَجِّ، تَمَرُّ أُمَامِي ذِكْرِيَاتِي حِينَ زُرْتُ أَنَا وَ أُمَّكَ هَاتَيْنِ الْمَدِينَتَيْنِ الْمُقَدَّسَتَيْنِ؛ فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: يَا لَيْتَنِي أَذْهَبُ مَرَّةً أُخْرَى!

پدر: وقتی مردم را می بینم که به حج می روند، خاطراتم در برابرم می گذرند زمانی که من و مادرت این دو شهر مقدس را زیارت کردیم؛ پس با خودم می گویم: ای کاش بار دیگر بروم.

رُقِيَّةُ: وَلَكِنَّكَ أَدَيْتَ فَرِيضَةَ الْحَجِّ فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ مَعَ أُمِّي!

رقیه: ولی تو عمل واجب حج را سال گذشته همراه مادرم انجام دادی!

الْأُمُّ: لَقَدْ اشْتَأَقْتُ أَبُوكُمَا إِلَى الْحَرَمَيْنِ الشَّرِيفَيْنِ: الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْمَسْجِدِ النَّبَوِيِّ وَ كَذَلِكَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.

مادر: پدرتان مشتاق دو حرم شریف شده است: مسجد الحرام و مسجد پیامبر؛ و همینطور [قبرستان] بقیع شریف.

عَارِفٌ: أَ أَنْتَ مُشْتَأَقَةٌ أَيْضًا يَا أُمَّاهُ؟

عارف: مادر جان، آیا تو هم مشتاقی؟!

الْأُمُّ: نَعَمْ، بِالتَّأَكِيدِ يَا بَنِي. وَلَكِنِّي أَحَبُّ أَنْ نَذْهَبَ لزيارة الْعَتَبَاتِ الْمُقَدَّسَةِ أَيْضًا.

مادر: بله، البته پسرکم. ولی من دوست دارم به زیارت عتبات مقدسه هم برویم.

الْأَبُ: كُلُّ مُسْلِمٍ حِينَ يَرِي هَذَا الْمَشْهَدَ، وَ يَتَذَكَّرُ الْأَمَاكِنَ الْمُقَدَّسَةَ يَشْتَأَقُ إِلَيْهَا.

هر مسلمانی وقتی این صحنه را می بیند، و مکان های مقدس را به یاد می آورد، مشتاق آن می شود.





عارف: أَيُّ الْأَمَاكِنِ تُحِبُّ أَنْ تَزُورَهَا؟ عارف: کدام مکان‌ها را دوست داری زیارت (شان) کنی؟

الأب: إضافةً إلى مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ أَحَبُّ أَنْ أَزُورَ الْعَتَبَاتِ الْمُقَدَّسَةَ أَيْضًا، كَمَا قَالَتْ أُمُّكَ.
پدر: همانطور که مادرت گفت علاوه بر مکه و مدینه، دوست دارم عتبات مقدس را هم زیارت کنم.

عارف: ما هي ذِكْرِيَاتُكُمَا عَنِ الْحَجِّ؟ عارف: خاطراتتان از حج چیست؟

الأب: أَتَذَكَّرُ خِيَامَ الْحُجَّاجِ فِي مَنَى وَ عَرَفَاتٍ، وَ رَمَى الْجَمْرَاتِ وَ الطَّوَافِ حَوْلَ الْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ وَ السَّعْيِ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرُوءَةِ، وَ زِيَارَةَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.

پدر: چادرهای (خیمه‌های) حاجیان در منا و عرفات، رمی جمرات (پرتاب سنگ‌ها) و طواف (گردش) گرد کعبه شریف و سعی میان صفا و مروه و زیارت بقیع شریف را بیاد می‌آورم.

الأب: وَ أَنَا أَتَذَكَّرُ جَبَلَ النُّورِ الَّذِي كَانَ النَّبِيُّ يَتَعَبَّدُ فِي غَارِ حِرَاءِ الْوَاوِعِ فِي قِمَّتِهِ.
مادر: و من کوه نور را به یاد می‌آورم که پیامبر در غار حرای که در قلعه آن واقع است، عبادت می‌کرد.

رُفِيَّةُ: أَنَا قَرَأْتُ فِي كِتَابِ التَّرْبِيَةِ الدِّينِيَّةِ أَنَّ أَوْلَى آيَاتِ الْقُرْآنِ نَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ فِي غَارِ حِرَاءِ.
هَلْ رَأَيْتِ الْغَارَ؛ يَا أُمَاهُ؟

رفیه: من در کتاب تعلیمات دینی خواندم که اولین آیات قرآن در غار حرا بر پیامبر نازل شد. (فروود آمد)
مادر جان، آیا این غار را دیدی؟

الأب: لَا، يَا بَنِيَّتِي. الْغَارُ يَفْعُ فَوْقَ جَبَلٍ مُرْتَفِعٍ، لَا يَسْتَطِيعُ صُعودُهُ إِلَّا الْأَقْوِيَاءُ.
وَ أَنْتِ تَعْلَمِينَ أَنَّ رِجْلِي تُؤَلِّمْنِي.

مادر: نه، دخترکم. غار بالای کوه بلندی واقع است، فقط افراد قوی می‌توانند بر بالای آن بروند.
و تو می‌دانی که پای من درد می‌کند.

رُفِيَّةُ: هَلْ رَأَيْتُمَا غَارَ ثَوْرٍ الَّذِي لَجَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فِي طَرِيقِ هِجْرَتِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ الْمُنُورَةِ؟
رفیه: آیا دیدید غار ثور را که پیامبر در راه هجرتش به مدینه منوره به آن پناه برد؟

الأب: لَا، يَا عَزِيزَتِي؛ أَنَا أَتَمَنَّى أَنْ أَتَشَرَّفَ مَعَ جَمِيعِ أَعْضَاءِ الْأُسْرَةِ وَ مَعَ الْأَقْرِبَاءِ لِزِيَارَةِ مَكَّةَ الْمُكْرَمَةِ وَ الْمَدِينَةِ الْمُنُورَةِ مَرَّةً أُخْرَى وَ أَزُورَ هَذِهِ الْأَمَاكِنَ.

پدر: نه عزیزم؛ من آرزو دارم بار دیگر با همه اعضای خانواده و نزدیکان به زیارت مکه مکرمه و مدینه منوره مشرف بشوم و این مکان‌ها را زیارت کنم.





☆ المصجم ☆

زَارَ - : دیدار کرد (مضارع: يَزُورُ) «زُرْتُ: دیدار کردم» أَلْقَمَةً: قَلَهُ «جمع: أَلْقَمَم» لَجَأَ إِلَى: به ... پناه برد. مَرَّ - : گذر کرد «مضارع: يَمْر» أَلْمَشْهَد: صحنه	بَنَيْتِي: دخترکم تَعَبَدَ: عبادت کرد التَّلْفَاز: تلویزیون تَمَنَّى: آرزو داشت (مضارع: يَتَمَنَّى) أَلْخِيَام: چادرها «مفرد: أَلْخِيْمَة» أَلرَّجَل: پا «جمع: أَلرَّجَل»	أَلْم: به درد آورد (مضارع: يُولْم) «رَجَلِي تُولَمْنِي: پایم درد می‌کند.» أَشْتَأَق: مشتاق شد (مضارع: يَشْتَأَقُ) أُمَاهُ: ای مادرم بَنَى: پسرکم
--	---	---

📖 حَوْلِ النَّصِّ

📌 عَيْنُ جَوَابِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. (اِثْنَانِ زَائِدَانِ)

- ۵ يَكُونُ مُرْتَفِعًا
- ۲ فِي الْعَامِ الْمَاضِي
- أَشْتَأَقُ إِلَيْهِ
- ۶ وَالِدَا الْأُسْرَةِ
- ۴ أُمَامَ التَّلْفَازِ
- رَأْسِي يُولَمْنِي
- ۳ أَلْحَجَاجِ فِي الْمَطَارِ
- ۱ لِأَنَّ رَجُلَ الْأُمِّ تُولَمُهَا

- ۱- لِمَاذَا لَمْ تَصْعَدْ وَالِدَةُ عَارِفٍ وَرَقِيَّةُ جَبَلِ النُّورِ؟
- ۲- مَتَى كَانَ وَالِدَا عَارِفٍ وَرَقِيَّةُ فِي الْحَجِّ؟
- ۳- مَاذَا كَانَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ يُشَاهِدُونَ؟
- ۴- أَيْنَ جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ؟
- ۵- كَيْفَ يَكُونُ جَبَلِ النُّورِ؟
- ۶- مَنْ كَانَ يَبْكِي؟

- ۱- لِمَاذَا لَمْ تَصْعَدْ وَالِدَةُ عَارِفٍ وَرَقِيَّةُ جَبَلِ النُّورِ؟ لِأَنَّ رَجُلَ الْأُمِّ تُولَمُهَا
چرا مادر عارف و رقیه از کوه نور بالا نرفتند؟ - زیرا پای مادر درد می‌کند. (جواب به شکل مضارع؟؟؟؟)
- ۲- مَتَى كَانَ وَالِدَا عَارِفٍ وَرَقِيَّةُ فِي الْحَجِّ؟ فِي الْعَامِ الْمَاضِي
پدر و مادر عارف و رقیه کی در حج بودند؟ - در سال گذشته
- ۳- مَاذَا كَانَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ يُشَاهِدُونَ؟ أَلْحَجَاجِ فِي الْمَطَارِ
اعضای خانواده چه چیزی می‌دیدند؟ - حاجیان را در فرودگاه
- ۴- أَيْنَ جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ؟ أُمَامَ التَّلْفَازِ
اعضای خانواده کجا نشستند؟ - در برابر تلویزیون
- ۵- كَيْفَ يَكُونُ جَبَلِ النُّورِ؟ يَكُونُ مُرْتَفِعًا
کوه نور چگونه بود؟ - بلند بود.
- ۶- مَنْ كَانَ يَبْكِي؟ وَالِدَا الْأُسْرَةِ
چه کسی گریه می‌کرد؟ - پدر و مادر خانواده



هـ اِعلموا هـ

أَحَالٌ (قید حالت)

آیا ترجمه این سه جمله یکسان است؟

الف. رَأَيْتُ وَكَلْدًا مَسْرُورًا. ب. رَأَيْتُ الْوَلَدَ الْمَسْرُورَ. ج. رَأَيْتُ الْوَلَدَ مَسْرُورًا.

پسر خوشحالی را دیدم. پسر خوشحال را دیدم. پسر را خوشحال دیدم.

مَسْرُورًا در جمله الف، و الْمَسْرُورَ در جمله ب چه نقشی دارند؟

آیا مَسْرُورًا در جمله ج نیز همان نقش را دارد؟

در جمله اول کلمه «مَسْرُورًا» صفت «وَلَدٌ»، و در جمله دوم «الْمَسْرُورَ» صفت «الْوَلَدِ»، و در جمله سوم «مَسْرُورًا» حالتِ «الْوَلَدِ» است.

دَهَبَتِ الْبِنْتُ فَرِحَةً.

دَهَبَتِ الْبِنْتُ الْفَرِحَةَ.

قید حالت (أَحَالٌ)

صفت

موصوف

برخی کلمات در جمله، حالت یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند.

به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال» می‌گوییم.

قید حالت به صورت «اسمی نکره» یا «جمله» می‌آید، و حالت مرجع خودش^۲ را که معرفه (دارای «ال» یا «علم») است بیان می‌کند.

اشْتَغَلَ مَنْصُورٌ فِي الْمَزْرَعَةِ نَشِيطًا.

مرجع حال حال (قید حالت)

در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:

وَقَفَّ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُّ فِي الْمَصْنَعِ مَبْتَسِمًا.

الَّلَاعِبُونَ الْإِيرَانِيُّونَ رَجَعُوا مِنَ الْمَسَابَقَةِ مَبْتَسِمِينَ.

هَاتَانِ الْبِنْتَانِ قَامَتَا بِجَوْلَةٍ عِلْمِيَّةٍ فِي الْإِنْتَرْنِتِ مَبْتَسِمَتَيْنِ.

کها اختبر نفسك (۱): عین «أَحَالٌ» فِي الْجُمَلِ التَّالِيَةِ.

۱- وَصَلَ الْمَسَافِرَانِ إِلَى الْمَطَارِ مُتَأَخِّرِينَ وَرَكِبَا الطَّائِرَةَ.

مسافران با تاخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند. / مُتَأَخِّرِينَ

۲- تَجْتَهَدُ الطَّالِبَةُ فِي أَدَاءِ وَاجِبَاتِهَا رَاضِيَةً وَتُسَاعِدُ أُمَّهَا.

دانش‌آموزان در انجام تکالیف خود با خشنودی تلاش می‌کنند و به مادرشان کمک می‌کنند. / رَاضِيَةً

۳- يَشْجَعُ الْمُتَفَرِّجُونَ قَرِيْقَهُمُ الْفَائِزَ قَرِحِينَ الْيَوْمَ.

امروز تماشاچیان تیم برنده خود را با شادی تشویق می‌کنند. / قَرِحِينَ

^۲ تشخیص مرجع قید حالت و مطابقت قید حالت با مرجعش از نظر عدد و جنس، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست. (تدریس «صاحب حال» از اهداف کتاب درسی نیست).



۴- اَلطَّالِبَاتِ تَقْرَأْنَ دُرُوسَهُمَا مُجَدِّتَيْنِ.
دانش‌آموزان درس‌هایشان را با تلاش می‌خوانند. / مُجَدِّتَيْنِ

گاهی قید حالت به صورت جمله اسمیه همراه با حرف «واو حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می‌آید؛ مثال: در جمله الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می‌شود.

الف. رَأَيْتُ الْفَلَاحَ وَ هُوَ يَجْمَعُ الْمَحْصُولَ. ب. أَشَاهَدُ قَاسِمًا وَ هُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ.
کشاورز را دیدم، در حالی که محصول را جمع می‌کرد. قاسم را می‌بینم، در حالی که میان دو درخت نشسته است.

کلمه اختیر نفسک (۲): تَرْجِمِ الْآيَاتِ الْكَرِيمَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ «الْحَالَ».

۱- ﴿... وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾ النساء: ۲۸

ترجمه: و انسان ضعیف و ناتوان آفریده شد... . الْحَال: ضَعِيفًا

۲- ﴿... وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ﴾ آل عمران: ۱۳۹

ترجمه: و سستی نکنید و ناراحت نباشید حال آنکه شما برترید. الْحَال: أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ

۳- ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ﴾ البقرة: ۲۱۳

ترجمه: مردم امتی واحد بودند پس خداوند پیامبران را بشارت دهنده فرستاد. الْحَال: مُبَشِّرِينَ

۴- ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ الفجر: ۲۷ و ۲۸

ترجمه: ای نفس آرام، به سوی پروردگارت خشنود و راضی بازگرد. الْحَال: رَاضِيَةً ، مَرْضِيَّةً

۵- ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ المائدة: ۵۵

ترجمه: تنها سرپرست شما خداوند و پیامبرش و مؤمنانی که (کسانی که ایمان آوردند) نماز به پا می‌دارند و زکات

می‌دهند حال آنکه در رکوع هستند. الْحَال: هُمْ رَاكِعُونَ

۲- يُؤْتُونَ: می‌دهند (آتی)

۱- لَا تَهِنُوا: سستی نشوید (وهن)



کتاب التمارین

● التمرین الأول:

أ. عین نوع الکلمات الّتی تحتها خطّ. (نوع الکلمات: اسم فاعل و اسم مفعول و اسم مکان و اسم مبالغه^۱ و فعل ماض و فعل مضارع و مصدر و حرف جر و) ...

«السید مسلمی» مزارع. هو یسکن فی قریة بطرود بمحافظة مازندران. إنه رجل صادق و صبار و محترم. فی یوم من الأيام شاهد جماعة من المسافین واقفین أمام مسجد القرية. فذهب و سألهم عن سبب وقوفهم، فقالوا: إن سيارتنا معطلة.

«آقای مسلمی» کشاورز است. او در روستای بطرود از استان مازندران سکونت دارد. او مردی راستگو و بسیار شکیبا و مرد احترام است. در روزی از روزها جمعی از مسافران را روبروی مسجد روستا ایستاده دید. پس رفت و از آنها درباره علت ایستادنشان پرسید. پس گفتند: خودرویمان خراب شده است.

مزارع: اسم فاعل / یسکن: فعل مضارع / صادق: اسم فاعل / صبار: اسم مبالغه / محترم: اسم مفعول / المسافین: اسم فاعل / واقفین: اسم فاعل / مسجد: اسم مکان / معطلة: اسم مفعول
فاتصل السید مسلمی بصدیقهِ مصلح السیارات؛ لکی یصلح سيارتَهُم؛ و جاء صدیقهُ و جر سيارتَهُم بالجارية و أخذها إلى موقف تصليح السیارات.

پس آقای مسلمی با دوستش تعمیرکار خودرو تماس گرفت؛ تا خودروی آنها را تعمیر کند؛ و دوستش آمد و خودرویشان را با تراکتور کشید و آن را به تعمیرگاه خودرو برد.

مصلح: اسم فاعل / السیارات: اسم مبالغه / الجرارة: اسم مبالغه / موقف: اسم مکان / تصليح: مصدر

ب. ما مهنة صديق السيد مسلمی؟ مهنته مصلح السیارات.

ج. كم جاراً و مجروراً فی النص؟ فی النص عشرة حروف جار و مجرورات

۱- فی قریة / ۲- بطرود / ۳- بمحافظة / ۴- فی یوم / ۵- من الأيام / ۶- من المسافین / ۷- عن سبب / ۸- بصدیقهِ / ۹- بالجرارة / ۱۰- إلى موقف

د. أين يعيش السيد مسلمی؟ هو يعيش فی قریة بطرود بمحافظة مازندران.

ه. اكتب مفرد هذه الکلمات.

سيدات: سیارات	أیام: یوم	رجال: رجل	قریة: قریة	سادة: سید
جماعات: جماعة	جرارات: جرارة	مواقف: موقف	أصدقاء: صديق	مصلحون: مصلح

المعطل: خراب شده الجرارة: تراکتور الموقف: گاراژ موقف تصليح السیارات: تعمیرگاه خودرو
۱- اسم مبالغه بر وزن «فَعَال» و «فَعَالَة» است و سه شکل دارد:

■ بر بسیاری صفت یا انجام دادن کار دلالت دارد؛ مانند: صبار (بسیار بردبار) و علامة (بسیار دانا).

■ بر اسم شغل دلالت دارد؛ مانند: حَبَّاز (نانوا) و حَدَّاد (آهنگر)

■ بر اسم ابزار، وسیله یا دستگاه دلالت می‌کند؛ مانند: جَوَّال: تلفن همراه، نَطَّارة: عینک



- التمرینُ الثانی: عینِ الکلمةِ الغریبةِ فی کُلِّ مجموعةٍ، معَ بیانِ السَّببِ.
- ۱- الأصدقاء □ الأحياء □ الأقرباء □ الأربعاء ✓
الأصدقاء (دوستان)، الأحياء (دوستان)، الأقرباء (نزدیکان) / الأربعاء (چهارشنبه)
- ۲- الطين □ المِلَف ✓ التراب □ الحَجَر □
الطين (گل)، التراب (خاک)، الحَجَر (سنگ) / المِلَف (پرونده)
- ۳- الأعين □ الأكتاف □ الفأس ✓ الأسنان □
الأعين (چشم‌ها)، الأكتاف (شانه‌ها)، الأسنان (دندان‌ها) / الفأس (تبر)
- ۴- الغراب □ العصفور □ الحمامة □ المائدة ✓
الغراب (کلاغ)، العصفور (گنجشک)، الحمامة (کبوتر)، / المائدة (سفره طعام)
- ۵- العظم □ اللحم □ العام ✓ الدّم □
العظم (استخوان)، اللحم (گوشت)، الدّم (خون) / العام (سال)
- ۶- الخيام ✓ أمس □ غداً □ اليوم □
أمس (دیروز)، غداً (فردا)، اليوم (امروز) / الخيام (چادرها)

● التمرینُ الثالث: اکتبِ المَحَلَّ الإعرابیِّ للكلماتِ التي تَحْتها حَطٌّ.

- ۱- ﴿... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً...﴾ البقرة: ۲۰۱
پروردگارا، در دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی بده. / حَسَنَةً: مفعول؛ فِي الآخِرَةِ: مجرور به حرف جر
- ۲- ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ...﴾ الإسراء: ۸۱
حق آمد و باطل نابود شد. / الْحَقُّ: فاعل؛ الْبَاطِلُ: فاعل
- ۳- ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ﴾ البقرة: ۴۳
از بردباری و نماز یاری بجوئید. / الصبر: مجرور به حرف جر
- ۴- ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ حُزْبًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا﴾ المائدة: ۵۶
بی گمان حزب خدا چیره شدگان اند. / اللَّهُ: مضاف الیه
- ۵- ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ آل عمران: ۸۵
هر کسی چشنده مرگ است. / كُلُّ: مبتدا؛ ذَائِقَةُ: خبر

● التمرینُ الرابع: اکتبِ کلمةً مناسبةً للتوضیحاتِ التالیةِ مِنْ کلماتِ الدرسِ.

- ۱- ابْنِي الصَّغِيرِ. (پسر کوچکم)
بنی: پسرکم
- ۲- بِنْتِي الصَّغِيرَةُ. (دختر کوچکم)
بنیتی: دخترکم
- ۳- أَعْلَى الْجَبَلِ وَرَأْسُهُ. بالاترین [قسمت] کوه و سر آن
أَعْلَى: قمه
- ۴- مَكَانٌ وَقُوفِ السَّيَّارَاتِ وَ الْحَافِلَاتِ. جای ایستادن ماشین‌ها و اتوبوس‌ها
الموقف: ایستگاه



- ۵- سَيَّارَةٌ نَسْتَعْدُّهَا لِلْعَمَلِ فِي الْمَرْعَةِ. خودرویی که آن را برای کار در مزرعه به کار می‌بریم. الْجَرَّارَةُ: تراکتور
۶- صِفَةُ لِيْجَاهِزٍ أَوْ آلَةٍ أَوْ أَدَاةٍ بِحَاجَةٍ إِلَى التَّصْلِيْحِ. الْمَعْطَلُ: خراب شده

● التَّمْرِيْنُ الْخَامِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ.

۱- كَتَبَ: نوشت	
قَدْ كُتِبَ التَّمْرِيْنُ: تمرین نوشته شد.	لِمَ لَا تَكْتُبِيْنَ دَرْسَكَ؟ چرا درست را نمی‌نویسی؟
لَمْ تَكْتُبِيْ شَيْئًا: چیزی را ننوشتی.	لَا يَكْتُبُ عَلَى الشَّجَرِ: روی درخت نباید بنویسد.
۲- تَكَاتَبَ: نامه نگاری کرد	
الْصَّدِيْقَانِ تَكَاتَبَا: دو دوست با یکدیگر نامه نگاری کردند.	رَجَاءٌ، تَكَاتَبَا: لطفاً با یکدیگر نامه‌نگاری کنید.
تَكَاتَبَ الزَّمِيْلَانِ: دو همکلاسی با یکدیگر نامه نگاری کردند.	أَنْتُمَا تَكَاتَبْتُمَا: شما با یکدیگر نامه‌نگاری کردید.
۳- مَنَعَ: بازداشت، منع کرد	
مُنَعْتُ عَنِ الْمَوَادِّ السَّكْرِيَّةِ: از مواد قندی منع شدم.	لَا مَنَعْنَا عَنِ الْخُرُوجِ: ما را از بیرون رفتن بازداشت.
أَمْنَعُوا حَمْلَ الْجَوَالِ: حمل تلفن همراه را منع کرد.	شَاهِدُنَا مَانِعًا بِالطَّرِيْقِ: بازدارنده از راه را دیدیم.
۴- أَمْتَنَعَ: خودداری کرد	
كَانَ الْحَارِسُ قَدْ أَمْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ: نگهبان از خواب خودداری کرده بود.	لَا مَتَمَّنَعُوا عَنِ الْأَكْلِ: از خوردن خودداری نکنید.
لَنْ مَتَمَّنَعَ عَنِ الْخُرُوجِ: از بیرون رفتن خودداری نخواهیم کرد.	لَبِئْسَ أَمْتَنَعْنَا عَنْهُ! کاش از آن خودداری کرده بودیم.
۵- عَمَلٌ: کار کرد، عمل کرد	
لِمَ مَا عَمَلْتُمْ بَوَاجِبَاتِكُمْ؟ چرا به تکالیفتان عمل نکردید؟	أَمْ تَعْمَلُونَ فِي الْمَصْنَعِ؟ آیا در کارخانه کار می‌کنید؟
الْعَمَالُ مَشْغُولُونَ بِالْعَمَلِ: کارگران مشغول کارند.	الْمَعْمَلُ مَعْطَلٌ الْيَوْمَ: امروز کارگاه تعطیل شده است.
۶- عَامَلٌ: رفتار کرد	
إِلَهِي، عَامِلْنَا بِفَضْلِكَ: خدایا به دیده بخشش خودت با ما رفتار کن.	إِلَهِي، لَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ: خدایا، با دادگریات با ما رفتار کن.
كَانُوا يُعَامِلُونَنَا جَيِّدًا: به خوبی با ما رفتار می‌کردند.	مُعَامِلْنَا جَيِّدَ الْمُعَامَلَةِ مَعَنَا: معلم ما، با ما خوشرفتار است.
۷- ذَكَرَ: یاد کرد	
قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ: مؤمن از پروردگارش یاد کرده است.	قَدْ يَذْكُرُ الْأُسْتَاذُ تَلَامِيذَهُ الْقُدَمَاةَ: گاهی استاد از شاگردان قدیمی‌اش یاد می‌کند.
ذُكِرَتْ بِالْخَيْرِ: به نیکی یاد کردی.	لَيْتَ أَحْبَبْتِي يَذْكُرُونِي! کاش دوستانم از من یاد کنند.
۸- تَذَكَّرَ: به یاد آورد	
جَدِّي وَ جَدَّتِي تَذَكَّرَانِي: پدر بزرگ و مادر بزرگ مرا به یاد آوردند.	رَجَاءٌ، تَذَكَّرَا زُمَلَاءَنَا: لطفاً، همکلاسی‌هایمان را به یاد آورید.
لَا أَتَذَكَّرُكَ يَا زَمِيْلِي: همکلاسی من، تو را به یاد نمی‌آورم.	سَيْتَذَكَّرُنَا الْمُدْرِسُ: معلم ما را به یاد خواهد آورد.

نکته: لِمَ لَا تَكْتُبِيْنَ دَرْسَكَ؟ چرا درست را نمی‌نویسی؟ / لِمَ تَكْتُبِيْنَ دَرْسَكَ؟ درست را ننوشتی.

لِمَ: برای چه، چرا + فعل بدون تغییر / لَمْ + فعل مضارعی که آخرش تغییر کرده؛ بطور مثال تَكْتُبِيْنَ: نون آخر آ» حذف شده است. لَمْ + مضارع = ماضی منفی / لَمْ تَكْتُبِيْنَ = ننوشتی





● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ، ثُمَّ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا.

سَمَكَةُ السَّهْمِ^۱

سَمَكَةُ السَّهْمِ مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ فِي الصَّيْدِ. إِنَّهَا تُطْلَقُ^۲ قَطْرَاتِ الْمَاءِ مُتَتَالِيَةً^۳ مِنْ فَمِهَا إِلَى الْهَوْلَاءِ بِقُوَّةٍ تُشْبِهُ إِطْلَاقَ السَّهْمِ وَتُطْلَقُ هَذَا السَّهْمُ الْمَائِيَّ فِي اتِّجَاهِ الْحَشْرَاتِ فَوْقَ الْمَاءِ، وَعِنْدَمَا تَسْقُطُ الْحَشْرَةُ عَلَى سَطْحِ الْمَاءِ تَبْلَعُهَا حَيَّةً^۴. هَوْلَاءُ^۵ أَسْمَاكِ الزَّيْنَةِ مَعْجَبُونَ بِهَذِهِ السَّمَكَةِ، وَلَكِنَّ تَغْذِيَّتَهَا صَعْبَةٌ عَلَيْهِمْ؛ لِأَنَّهَا تُحِبُّ أَنْ تَأْكُلَ الْفَرَائِسَ^۶ الْحَيَّةَ^۷.

ماهی تیرانداز



ماهی تیرانداز از شگفت‌انگیزترین ماهی‌ها در شکار است. آن با نیرویی شبیه پرتاب تیر قطره‌های آب را پی در پی از دهانش بطرف هوا رها می‌کند. و این تیر آبی در جهت حشرات بالای آب رها می‌شود. و وقتی حشره بر سطح آب می‌افتد، آن را زنده می‌بلعد. علاقه‌مندان ماهی‌های زیبا از این ماهی به شگفت می‌آیند، ولی غذا دادن آن (آن ماهی‌ها) بر آنها (آن علاقه‌مندان) سخت است؛ زیرا آن (ماهیان) دوست دارد شکارهای زنده را بخورد.

سَمَكَةُ: مبتدا / مُتَتَالِيَةً: حال / الْهَوْلَاءُ: مجرور به حرف جر / الْحَشْرَةُ: فاعل / الْمَاءُ: مضاف الیه / حَيَّةً: حال / هَوْلَاءُ: مبتدا / مَعْجَبُونَ: خبر / الْفَرَائِسَ: مفعول / الْحَيَّةَ: صفت

سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا

سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ تُدَافِعُ عَنْ صِغَارِهَا وَ هِيَ تَسِيرُ مَعَهَا. إِنَّهَا تَعِيشُ فِي شَمَالِ إِفْرِيقِيَا. وَ هَذِهِ السَّمَكَةُ تَبْلَعُ صِغَارَهَا عِنْدَ الْخَطَرِ؛ ثُمَّ تُخْرِجُهَا بَعْدَ زَوَالِهِ.



ماهی تیلاپیا

ماهی تیلاپیا از ناشناخته‌ترین ماهی‌هاست؛ از بچه‌هایش دفاع می‌کند در حالی که همراهشان حرکت می‌کند. آن در شمال آفریقا زندگی می‌کند. و این ماهی بچه‌هایش را هنگام خطر می‌بلعد؛ سپس آنها را بعد از برطرف شدنش (برطرف شدن خطر) بیرون می‌آورد.

صِغَارٍ: مجرور به حرف جر / هِيَ تَسِيرُ مَعَهَا: حال / صِغَارًا: مفعول

-
- ۱- سَمَكَةُ السَّهْمِ: ماهی تیرانداز ۲- أُطْلِقَ: رها کرد ۳- الْمَتَتَالِيَةَ: پی در پی ۴- الْقَم: دهان
۵- بَلَعَ: بلعد ۶- الْهَوْلَاءُ: علاقه‌مندان «مفرد: ألهاوي» ۷- الْفَرَائِسَ: شکارها «مفرد: الْفَرِيْسَة»



الدَّرْسُ الثَّلَاثُ

(الْعِلْمُ صَيْدٌ وَ الْكِتَابَةُ قَيْدٌ) فَ (قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ) رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

دانش شکار است و نوشتن بند؛ دانش را با نوشتن به بند آورید.

﴿الْكَتُبُ طَعَامُ الْفِكْرِ﴾

(عَنْ كِتَابِ «أَنَا» لِعَبَّاسِ مَحْمُودِ الْعَقَّادِ، بِتَصْرِيفٍ)

کتاب‌ها غذای اندیشه

(از کتاب «من» از عباس محمود عقاد، با دخل و تصرف)

إِنَّ الْكُتُبَ طَعَامُ الْفِكْرِ، وَ لِكُلِّ فِكْرٍ طَعَامٌ، كَمَا تَوْجَدُ أَطْعَمَةً لِكُلِّ جِسْمٍ.

قطعاً کتاب‌ها، غذای اندیشه‌اند و هر اندیشه‌ای غذایی دارد، همانطور که برای هر جسمی غذاهایی یافت می‌شود.

وَ مِنْ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيُّ أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذَاءً مُنَاسِباً لِنَفْسِهِ،

و از مزیت‌های بدن نیرومند اینست که غذایی مناسب برای خودش جذب می‌کند.

وَ كَذَلِكَ الْإِنْسَانُ الْعَاقِلُ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجِدَ غِذَاءً فِكْرِيًّا فِي كُلِّ مَوْضِعٍ،

و همینطور انسان خردمند می‌تواند غذای فکری هر موضوعی را بیابد.

وَ إِنَّ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ كَالْتَّحْدِيدِ فِي اخْتِيَارِ الطَّعَامِ، كِلَاهُمَا لَا يَكُونُ إِلَّا لِطِفْلِ أَوْ مَرِيضٍ.

و قطعاً محدود کردن انتخاب کتاب‌ها مانند محدود کردن انتخاب غذاست، هر دوی آنها فقط برای کودک یا بیمار می‌باشد.

فَأَقْرَأْ مَا تُحِبُّ مِنَ الْكُتُبِ إِذَا كَانَ لَكَ فِكْرٌ قَادِرٌ، تَسْتَطِيعُ بِهِ أَنْ تَفْهَمَ مَا تَقْرَأُ؛

اگر اندیشه‌ای توأمند داری پس هر آنچه را از کتاب‌ها دوست داری بخوان، تو می‌توانی به وسیله آن هر آنچه می‌خوانی بفهمی؛

فَالْتَّجَارِبُ لَا تُغْنِينَا عَنِ الْكُتُبِ، لِأَنَّ الْكُتُبَ تَجَارِبُ الْأُمَمِ عَلَى مَرِّ آلَافِ السِّنِينَ، وَ لَا يُمْكِنُ أَنْ تَبْلُغَ تَجْرِبَةُ الْفَرْدِ الْوَاحِدِ

أَكْثَرَ مِنْ عَشْرَاتِ السِّنِينَ.

تجربه‌ها ما را از کتاب‌ها بی‌نیاز نمی‌کنند، زیرا کتاب‌ها تجربه‌های امت‌ها در گذر هزاران سال است، و ممکن نیست که تجربه یک فرد به بیشتر از ده‌ها سال برسد.

وَ لَا أَظُنُّ أَنَّ هُنَاكَ كُتُباً مُكْرَّرَةً، لِأَنِّي أَعْتَقِدُ أَنَّ الْفِكْرَةَ الْوَاحِدَةَ إِذَا طَرَحَهَا أَلْفُ كَاتِبٍ، أَصْبَحَتْ أَلْفَ فِكْرَةٍ.

و گمان نمی‌کنم که کتاب‌های تکراری وجود داشته باشد، زیرا من معتقدم که یک اندیشه (ایده) را وقتی هزار نویسنده مطرح کنند، هزار اندیشه (ایده) می‌شود.

وَ لِهَذَا أُرِيدُ أَنْ أَقْرَأَ فِي الْمَوْضُوعِ الْوَاحِدِ آرَاءَ عِدَّةِ كُتَّابٍ،

و برای همین می‌خواهم که نظرات تعدادی از نویسندگان را در یک موضوع بخوانم.





لَإِنَّ هَذَا الْعَمَلَ أَمْتَعٌ وَ أَنْفَعُ مِنْ قِرَاءَةِ الْمَوْضوعاتِ الْمُتَعَدِّدَةِ، فَمَثَلًا أَقْرَأُ فِي حَيَاةِ «نَابِلْيُون» آراءَ ثَلَاثِينَ كَاتِبًا،
 زیرا این کار از خواندن موضوعات گوناگون لذت بخش تر و سودمندتر نیست، بطور مثال در زندگی ناپلئون نظریات سی نویسنده را می خوانم.

وَ أَنَا وَاثِقٌ أَنَّ كُلَّ كَاتِبٍ قَدْ وَصَفَ نَابِلْيُونِ بِأوصافٍ لَا تُشْبِهُهُ أوصافُ الْكُتَّابِ الْآخَرِينَ.
 و من مطمئنم که هر نویسنده ای ناپلئون را به صفتهایی وصف کرده که به صفتهای نویسندگان دیگر شباهت ندارد.

قَرَّبَ كِتَابِ يَجْتَهِدُ الْقَارِئُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ بِفَائِدَةٍ، وَ رَبُّ كِتَابٍ يَتَصَفَّحُهُ قَارِئُهُ؛ فَيَوَثِّرُ فِي نَفْسِهِ تَأْثِيرًا عَمِيقًا يَظْهَرُ فِي آرائِهِ. پس چه بسا کتابی که خواننده در خواندن آن تلاش می کند، سپس بهره ای از آن نمی برد، و چه بسا کتابی را خواننده اش ورق می زند؛ پس در خودش تاثیر عمیقی می گذارد که در نظراتش آشکار می شود.

أَمَّا الْكِتَابُ الْمُنْفِيدُ فَهُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ قُوَّتَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَ الْعَمَلِ، فَإِذَا وَجَدْتَ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ، كَانَ جَدِيرًا بِالْعِنَايَةِ وَ التَّقْدِيرِ. ولی کتاب مفید آنی هست که شناخت را در زندگی و توانت را در فهم و کار افزایش می دهد(دهد)، پس اگر آن را در کتابی یافتی آن شایان توجه و قدردانی (تعریف) است.

الْعَقَادُ أَدِيبٌ وَ صَحْفِيٌّ وَ مَفْكَرٌ وَ شَاعِرٌ مِصْرِيٌّ؛ أُمُّهُ مِنْ أَصْلِ كُرْدِيٍّ.
 عقاد نویسنده و روزنامه نگار و اندیشمند و شاعری مصری است؛ مادرش از نژاد کرد است.

فَكَانَ الْعَقَادُ لَا يَرَى الْجَمَالَ إِلَّا الْحُرِّيَّةَ؛ وَ لِهَذَا لَانْشَاهِدُ فِي حَيَاتِهِ إِلَّا النِّشَاطَ^۳ عَلَى رَعْمِ ظُرُوفِهِ الْقَاسِيَةِ فِي الْحَيَاةِ.
 عقاد زیبایی را فقط آزادی می دید؛ و برای همین در زندگی اش جز فعالیت نمی بینیم با وجود شرایط سخت و دشوارش در زندگی.^۴

يُقَالُ إِنَّهُ قَرَأَ آلاَفَ الْكُتُبِ. وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَّابِ فِي مِصْرَ. فَقَدْ أَضَافَ^۵ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ فِي الْمَجَالَاتِ الْمُخْتَلَفَةِ.
 گفته می شود که او هزاران کتاب خوانده است. و او از مهم ترین نویسندگان مصر است. پس به کتابخانه عربی بیش از صد کتاب در زمینه های مختلف افزود.

مَا دَرَسَ الْعَقَادُ إِلَّا فِي الْمَرْحَلَةِ الْإِبْتِدَائِيَّةِ، لِعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةِ ثَانَوِيَّةٍ فِي مَحَافِظَةِ أَسْوَانَ الَّتِي وُلِدَ وَ نَشَأَ فِيهَا.^۶
 عقاد فقط در مرحله ابتدایی درس خواند، بخاطر عدم وجود مدرسه متوسطه در استان اسوان که در آن متولد شد و پرورش یافت. (بخاطر اینکه هیچ مدرسه متوسطه ای در استان اسوان جایی که در آن متولد شد و رشد کرد، وجود نداشت).^۷

^۳ نشاط: فعالیت، کار، چابکی، زنده دلی، نشاط، جنبش، کوشش، تقلا یا کشمکش کردن

^۴ این عبارت چابگرین می شد بهتر بود: لم يتوقف إنتاجه الأدبي بالرغم من الظروف القاسية التي مر بها

^۵ وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَّابِ فِي مِصْرَ فَقَدْ أَضَافَ إِلَى (نسبت داد، پناه داد) الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ ← وَ هُوَ أَحَدُ مَنْ أَهَمَّ الْكُتَّابِ فِي مِصْرَ فَقَدْ أَضَافَ (افزود به) الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ

^۶ الْمَكْتَبَةُ الْعَرَبِيَّةِ: مَجْمُوعُ الْكُتُبِ وَ الْمُؤَلَّفَاتِ الَّتِي تُكُونُ التَّرَاثَ الْعَرَبِيَّ.

^۷ اقتصرت دراسته على المرحلة الابتدائية فقط؛ لعدم توافر المدارس الحديثة في محافظة أسوان، حيث ولد ونشأ هناك.



وَمَا اسْتَطَاعَتْ أُسْرَتُهُ أَنْ تُرْسِلَهُ إِلَى الْقَاهِرَةِ لِتَكْمِيلِ الدِّرَاسَةِ.
و خانوادهاش نتوانستند که او را برای تکمیل تحصیلاتش به قاهره بفرستند.

فَمَا اعْتَمَدَ الْعَقَادُ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ. فَقَدْ تَعَلَّمَ الْإِذْ جَلِيْزِيَّةً مِنَ السِّيَاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرَ لَزِيَارَةِ الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.
پس عقاد فقط به خودش تکیه کرد. (فقط اعتماد به نفس داشت) پس از گردشگرانی که برای دیدن آثار تاریخی به مصر می آمدند، انگلیسی یاد گرفت.

☆ المصمم ☆

أَضَافَ: افزود (مضارع: يَضِيفُ / مصدر: إضافة)	تَصَفَّحَ: ورق زد، سریع مطالعه کرد	الْمَجَالَاتُ: زمینه‌ها «مفرد: الْمَجَال»
أَغْنَى: بی نیاز (مضارع: يَغْنِي / مصدر: إغناء)	الْثَانَوِيَّةُ: دبیرستان	الْمُفَكِّرُ: اندیشمند
أَغْنَاهُ عَنْهُ: او را از آن بی نیاز کرد.	الْجَدِيرُ: شایان	نَشَأَ -: پرورش یافت
الْأُمَّتَعُ: لذت بخش تر	الْصَحْفِي: روزنامه نگار	الْوَائِقُ: مطمئن
الْتَحْدِيدُ: محدود کردن (ماضی: حَدَدَ / مضارع: يَحَدِّدُ)	الظُّرُوفُ: شرایط «مفرد: الظرف»	هُنَاكَ: وجود دارد، آنجا
	الْقَاسِي: سخت و دشوار	يُقَالُ: گفته می شود «مجهول يقول»
	الْكَتَابُ: نویسندگان «مفرد: الْكَاتِب»	

📖 حَوْلَ النَّصِّ

- کھ. أ. عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ✓ x
- رُبَّ كِتَابٍ تَجْتَهِدُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا تَحْصُلُ عَلَى فَائِدَةٍ مِنْهُ.
چه بسا کتابی که در خواندن آن تلاش می کنی، بعد فایده ای از آن به دست نمی آوری. ✓
 - الْكَتُبُ تَجَارِبُ آلَافِ الْعُلَمَاءِ عَلَى مَرِّ السِّنِينَ.
کتابها تجربه های هزاران دانشمند در گذر سالهاست. ✓
 - تَحْدِيدُ قِرَاءَةِ الْكُتُبِ نَافِعٌ فِي رَأْيِ الْكَاتِبِ.
از نظر نویسنده، محدود کردن خواندن کتابها مفید است. ✓
 - يَعْتَقِدُ الْعَقَادُ أَنَّ الْجَمَالَ جَمَالُ الْحُرِّيَّةِ.
عقاد اعتقاد دارد که زیبایی، زیبایی آزادی است. ✓
 - لَا إِشْكَالَ فِي تَحْدِيدِ قِرَاءَةِ الْكُتُبِ.
هیچ اشکالی در محدود کردن خواندن کتابها نیست. ✓
 - لَا طَعَامَ لِفِكْرِ الْإِنْسَانِ.
اندیشه انسان هیچ غذایی ندارد. (هیچ غذایی برای اندیشه انسان نیست). x



ک. ب. أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

- ۱- لماذا لم يواصل العقاد دراسته في المدرسة الثانوية؟ چرا عقاد تحصیلات خود را در مدرسه متوسطه ادامه نداد؟
لم يواصل العقاد دراسته لعدم وجود مدرسة ثانوية في محافظة أسوان التي ولد ونشأ فيها.
- ۲- بأي شيء شبه العقاد التحديد في اختيار الكتب؟ عقاد محدود کردن انتخاب کتابها را به چه چیزی شبیه کرده است؟
شبه العقاد التحديد في اختيار الكتب بالتحديد في اختيار الطعام.
- ۳- كم كتاباً أضاف العقاد إلى المكتبة العربية؟ عقاد چند کتاب به کتابخانه عربی افزود؟
فقد أضاف إلى المكتبة العربية أكثر من مئة كتاب في المجالات المختلفة.
- ۴- ممن تعلم العقاد اللغة الإنجليزية؟ عقاد زبان انگلیسی را از چه کسی یاد گرفت؟
فقد تعلم الإنجليزية من السياح الذين كانوا يأتون إلى مصر لزيارة الآثار التاريخية.
- ۵- ما هو مقياس الكتب المفيدة؟ معيار و سنجش کتابهای مفید چیست؟
الكتاب المفيد فهو الذي يزيد معرفتك في الحياة و قوتك على الفهم و العمل.
- ۶- ما هي مزايا الجسم القوي؟ برتری و امتیازهای بدن نیرومند چیست؟
من مزايا الجسم القوي أنه يجذب غذاء مناسباً لنفسه.

و هو من أهم الكتاب في مصر فقد أضاف إلى (نسبت داد، پناه داد) المكتبة العربية ← و هو أحد من أهم الكتاب في مصر فقد أضاف إلى (افزود به) المكتبة العربية



ه اِغْلَمُوا ه

أُسْلُوبُ الْأِسْتِثْنَاءِ

به این جمله دقت کنید.

- «حَضَرَ الزَّمْلَاءَ فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ إِلَّا حَامِداً» هم‌شاگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند.
- کلمه «حامداً» در جمله بالا مُسْتَثْنَى، «الزَّمْلَاءَ» مُسْتَثْنَى مِنْهُ و «إِلَّا» ادات استثناء نامیده می‌شوند.
- مُسْتَثْنَى یعنی «جدا شده از حکم ماقبل».

حَامِداً	إِلَّا	فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ	الزَّمْلَاءَ	حَضَرَ
مُسْتَثْنَى	ادات استثناء		مُسْتَثْنَى مِنْهُ	
حَامِداً	إِلَّا	فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ	حَضَرُوا	الزَّمْلَاءَ
مُسْتَثْنَى	ادات استثناء			مُسْتَثْنَى مِنْهُ

مثال دیگر: كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمَ.

مُسْتَثْنَى مِنْهُ ادات استثناء مُسْتَثْنَى

كِه اِخْتِزَ نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمْ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيْنِ الْمُسْتَثْنَى وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ.

۱- ﴿... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾ الْقَصَص: ۸۸

جز ذات او همه چیز نابودشونده است. (فولادوند)
الْمُسْتَثْنَى: وَجْهَهُ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ شَيْءٍ

۲- ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ ص: ۷۳ و ۷۴

پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند * مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد. (فولادوند)
الْمُسْتَثْنَى: إِبْلِيسَ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: الْمَلَائِكَةُ

۳- كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ أَعْيُنٍ: عَيْنُ سَهْرَتٍ^۱ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ عَيْنُ غُضَّتٍ^۲ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَ عَيْنُ فَاضَتْ^۳ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

در روز رستاخیز، همه دیدگان جز سه دیده، گریان است: دیده‌ای که در راه خدا (بیدار مانده) ناخوابی کشیده، دیده‌ای که از محرمات الهی بر هم نهاده شده، و دیده‌ای که از بیم و پروای خدا لبریز شده است.
الْمُسْتَثْنَى: ثَلَاثَ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ عَيْنٍ

۲. مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند «الزَّمْلَاءَ حَضَرُوا فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ إِلَّا حَامِداً» مُسْتَثْنَى مِنْهُ «واو» در «حَضَرُوا» نیست؛ بلکه مرجع این «واو» یعنی «الزَّمْلَاءَ» مُسْتَثْنَى مِنْهُ است.



۴- كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ^۱ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ^۲ بِهِ. الإمامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
گنجایش هر ظرفی با آنچه در آن نهند، تنگ می‌شود، جز ظرف دانش که با آن [تحصیل علم] فراخ می‌شود.
الْمُسْتَثْنَى: وَعَاءٌ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ وَعَاءٍ

۵- كُلُّ شَيْءٍ يَرُخَّصُ^۳ إِذَا كَثُرَ إِلَّا الْأَدَبَ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَثُرَ غَلَا^۴. مَثَلٌ عَرَبِيٌّ
هر چیزی ارزان می‌شود هرگاه زیاد شود جز ادب؛ زیرا آن هرگاه زیاد شود گران می‌شود.
الْمُسْتَثْنَى: الْأَدَبَ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ شَيْءٍ

۶- يَغْفِرُ اللَّهُ الذُّنُوبَ إِلَّا الشَّرْكَ بِاللَّهِ.
خداوند گناهان را به جز شرک به خدا می‌آمرزد.
الْمُسْتَثْنَى: الشَّرْكَ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: الذُّنُوبَ

۱. سَهَرَ -: بیدار ماند ۲. غَضَّ عَيْنَهُ: چشم بر هم نهاد ۳. فَاصَّ: لبریز شد ۴. الْخَشْيَةُ: پروا
۵. أَلْوَعَاءُ: ظرف «جمع: الأوعية»
۶. ضَاقَ: تنگ شد ۷. اتَّسَعَ: فراخ شد ۸. رُخَّصَ: ارزان شد ۹. غَلَا: گران شد ۱۰. رُخَّصَ

أسلوب الحصر^۱

حصر با إلا:

■ «إلا» در «اسلوب حصر» برای استثناء نمی‌آید؛ بلکه برای «اختصاص و حصر» است.

■ «حصر» یعنی اختصاص دادن چیزی به کسی یا موضوعی؛ مانند:

«ما فازَ إِلَّا الصَّادِقُ» یعنی «کسی جز راستگو موفق نشد». یا «تنها راستگو موفق شد»
در این جمله موفقیت را به شخص راستگو منحصر کرده و از دروغگو سلب کرده‌ایم.

■ این اسلوب هنگامی است که پیش از إلا جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد؛ مثال:

تنها کاظم قصیده را حفظ کرد.

ما حَفِظَ الْقَصِيدَةَ إِلَّا كَاطِمٌ. ← کسی جز کاظم قصیده را حفظ نکرد.

در جمله بالا «حفظ قصیده» فقط به کاظم اختصاص دارد و فقط در او حصر شده است.

■ در اسلوب حصر می‌توانیم عبارت را به صورت مثبت و مؤکد ترجمه کنیم.

در کتابخانه تنها کاظم را دیدم.

ما شَاهَدْتُ فِي الْمَكْتَبَةِ إِلَّا كَاطِمًا. ← در کتابخانه کسی را جز کاظم ندیدم.

^۱ در اسلوب حصر یافتن مستثنی و مستثنی منه از اهداف آموزشی و ارزشیابی نیست.



که **اخْتَرْتُمْ نَفْسَكُمُ (۲):** تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ مَيِّزْ أَسْلُوبَ الْحَصْرِ مِنْ أَسْلُوبِ الْأِسْتِثْنَاءِ.

- ۱- ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ ...﴾ الأنعام: ۳۲
و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست ... (فولادوند) / اسلوب حصر
- ۲- ﴿... لَا يِيَّاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ يوسف: ۸۷
تنها گروه کافران از رحمت خدا نومید می‌شوند. / اسلوب حصر
- ۳- ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ...﴾ العصر: ۳ و ۲
همانا انسان در زیان است* مگر آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند... / اسلوب استثنا
- ۴- ما طَالَعْتُ لَيْلَةَ الْإِمْتِحَانِ كِتَابًا إِلَّا كِتَابَ الْعَرَبِيَّةِ.
شب امتحان کتابی به جز کتاب عربی مطالعه نکردم. / اسلوب استثنا
- ۵- اشْتَرَيْتُ أَنْوَاعَ الْفَاكِهَةِ إِلَّا أَنْانَاسَ.
انواع میوه را به جز آناناس خریدم. / اسلوب استثنا
- ۶- قَرَأْتُ الْكِتَابَ إِلَّا مَصَادِرَهُ.
کتاب را به جز منابعش خواندم. / اسلوب استثنا

مصادر: منابع



کسر التمارین

● التمرین الأول: اکتب کلمة مناسبة للتوضیحات التالیة من کلمات الدرس.

- ۱- جعله غنياً لا حاجة له.
او را بی نیاز گردانید به گونه‌ای که هیچ نیازی نداشته باشد. (أغنى: بی نیاز گردانید)
- ۲- شخص يكتب مقالات في الصحف.
کسی که مقالاتی در روزنامه‌ها می‌نویسد. (الکاتب: نویسنده)
- ۳- المرحلة الدراسية بعد الابتدائية.
مرحله تحصیلی بعد از ابتدایی (الثانوية: متوسطه، دبیرستان)
- ۴- العالم الذي له أفكار عميقة و حديثة.
دانشمندی که افکاری ژرف و مدرن دارد. (المفكر: اندیشمند)
- ۵- الأوضاع و الأحوال التي نشاهدنا حولنا.
حالات و شرایطی که اطرافمان می‌بینیمش. (الظروف: شرایط)

● التمرین الثاني: ضع في الفراغ كلمة مناسبة من الكلمات التالیة.

- ۱- سخر العنب في نهاية الصيف بسبب وفوره في السوق.
(يعلوا يرخص يكثر يغض)
قیمت انگور در پایان تابستان به خاطر فراوانی‌اش در بازار ارزان می‌شود.
- ۲- أعطى المدير مسؤولية المكتبة لزميلي و هو بها.
(جدیر شلال تلفاز ظروف)
مدیر مسئولیت کتابخانه را به همکلاسی‌ام داد و او شایسته آن بود.
- ۳- ذهبنا إلى البستان و التفاحات و الرمانات.
(طبعنا تصفحنا ركبنا اكلنا)
به باغ رفتیم و سیب‌ها و انارها را خوردیم.
- ۴- صنعت جملاً من خشب شجرة الجوز.
(وعاء زجاجاً حديداً نحاساً)
ظرف زیبایی از چوب درخت گردو ساختم.
- ۵- حارس الفندق كل الليل مع زميله.
(يخفف يمرر يقذف يسهر)
نگهبان هتل هر شب همراه دوستم بیدار می‌ماند.



● التمرین الثالث : اَمَلًا الْجَدْوَل بِكَلِمَاتٍ مُنَاسِبَةٍ.

الرمز

عِبَادَةٌ
مَأْخُذٌ
مَتَذَكَّرٌ
حَمَامَةٌ
تَعَارُفٌ
حَرْبَاءٌ
عُدْوَانٌ
مَقْطُوعٌ
ظَاهِرَةٌ
أَوْلَامٌ
بِطَاقَةٌ
أَقْمَارٌ
تَعْلِيمٌ
أَنْهَارٌ
مَعْجُونٌ
بِضَاعَةٌ
سَهْوَةٌ
نَفَقَاتٌ
سُرُوَالٌ
وَالِدَةٌ
كِرَاسِيٌّ
بِهَائِمٌ
أَعْلَامٌ
أَصْنَامٌ
تَلْمِيزٌ
إِرْسَالٌ
بِرَامِجٌ
حِجَارَةٌ

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾
القرآن: ۲۳

ع	د	و	ا	ن	دشمنی	۱
ح	م	ا	م	ة	کبوتر	۲
م	ت	ذ	ک	ر	به یاد آورنده	۳
ع	ب	ا	ء	ة	چادر	۴
م	أ	خ	و	ذ	گرفته شده	۵
ت	ع	ا	ر	ف	آشنایی	۶
م	ق	ط	و	ع	بریده شده	۷
ح	ر	ب	ا	ء	آفتاب پرست	۸
ظ	ا	ه	ر	ة	پدیده	۹
أ	ق	م	ا	ر	ماهها	۱۰
ب	ط	ا	ق	ة	کارت، بلیت	۱۱
أ	ف	ل	ا	م	فیلمها	۱۲
م	ع	ج	و	ن	خمیر	۱۳
ب	ض	ا	ع	ة	کالا	۱۴
أ	ن	ه	ا	ر	رودها	۱۵
ت	ع	ل	ی	م	یاد دادن	۱۶
س	ه	و	ل	ة	آسانی	۱۷
أ	ص	ن	ا	م	بتها	۱۸
ن	ف	ق	ا	ت	هزینهها	۱۹
ک	ر	ا	س	ی	صندلیها	۲۰
و	ا	ل	د	ة	مادر	۲۱
س	ل	و	ا	ر	شلوار	۲۲
ب	ه	ا	ء	م	چارپایان	۲۳
إ	ر	س	ا	ل	فرستادن	۲۴
أ	ع	ل	ا	م	پرچمها	۲۵
ح	ج	ا	ر	ة	سنگها	۲۶
ت	ل	م	ی	ذ	دانش آموز	۲۷
ب	ر	ا	م	ج	برنامهها	۲۸

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾
و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می دهند. (فولادوند)





● التمرین الرابع: عین الصحیح فی التحلیل الصرفی و المَحَلَّ الإعرابی لِمَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطٍّ.

{الْعَمَالُ الْمُجْتَهِدُونَ يَشْتَغِلُونَ فِي الْمَصْنَعِ} {نَجَحَتِ الطَّالِبَاتُ فِي الْأَمْتِحَانِ}

١. الْعَمَالُ	أ. اسْمُ فَاعِلٍ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ، جَمْعٌ تَكْسِيرٍ وَ مَفْرَدُهُ «الْعَامِلُ»	مَبْتَدَأٌ
	ب. اسْمٌ مَبَالِغَةٌ، جَمْعٌ مَذْكَرٌ سَالِمٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ	فَاعِلٌ
٢. الْمُجْتَهِدُونَ	أ. اسْمُ فَاعِلٍ، جَمْعٌ مَذْكَرٌ سَالِمٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ	صِفَةٌ
	ب. اسْمٌ مَفْعُولٌ، مَثْنِيٌّ، مَذْكَرٌ، نَكْرَةٌ	مُضَافٌ إِلَيْهِ
٣. يَشْتَغِلُونَ	أ. فِعْلٌ مَضَارِعٌ، مَعْلُومٌ	خَبَرٌ
	ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَجْهُولٌ	فَاعِلٌ
٤. الْمَصْنَعُ	أ. اسْمٌ مَفْعُولٌ، مَفْرَدٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ	مُضَافٌ إِلَيْهِ
	ب. اسْمٌ مَكَانٍ، مَفْرَدٌ، مَذْكَرٌ، مَعْرِفَةٌ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الْمَصْنَعِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ)
٥. نَجَحَتْ	أ. فِعْلٌ مَاضٍ، مَجْهُولٌ	
	ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَعْلُومٌ	
٦. الطَّالِبَاتُ	أ. مَصْدَرٌ، جَمْعٌ مَذْكَرٌ سَالِمٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ	مَبْتَدَأٌ
	ب. اسْمٌ فَاعِلٍ، جَمْعٌ مُؤَنَّثٌ سَالِمٌ، مَعْرِفَةٌ	فَاعِلٌ
٧. الْأَمْتِحَانُ	أ. مَصْدَرٌ مِنْ بَابِ اِفْتِعَالٍ، مَفْرَدٌ، مَذْكَرٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الْأَمْتِحَانِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ)
	ب. اسْمٌ تَفْضِيلٍ، مَفْرَدٌ، مَذْكَرٌ، مَعْرِفَةٌ بِالْعِلْمِيَّةِ	صِفَةٌ

١- فِعْلٌ مَاضٍ: فِعْلٌ مَاضِيٌّ ٢- مَعْرِفَةٌ بِالْعِلْمِيَّةِ: مَعْرِفَةٌ بِهِ عِلْمٌ بُوْدُن

■ به بیان ویژگی های دستوری کلمه بیرون از جمله، در زبان عربی «التحليل الصرفي» و در زبان فارسی «تجزیه» می گویند.

■ و به ذکر نقش دستوری کلمه، یعنی جایگاه آن در جمله در زبان عربی «المحل الإعرابی» و در زبان فارسی «ترکیب» می گویند.

● التمرین الخامس:

أ. كَمَلِ الْفَرَاغَاتِ فِي تَرْجَمَةِ النَّصِّ التَّالِي.

هناك طائر يُسَمَّى «بِرْنَاكُل» يَبْنِي عِشَّهُ فَوْقَ جِبَالٍ مُرْتَفَعَةٍ بَعِيدًا عَنِ الْمُقْتَرِسِينَ. وَ عِنْدَمَا تَكْبُرُ فِرْلَاخُهُ، يُرِيدُ مِنْهَا أَنْ تَقْفُزَ مِنْ عِشِّهَا الْمُرْتَفِعِ. تَقْدِفُ الْفِرْلَاخُ نَفْسَهَا وَاحِدًا وَاحِدًا مِنْ جِبَلٍ يَبْلُغُ ارْتِفَاعَهُ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ مِثْرٍ. وَ تَصْطَدُّمٌ بِالصَّخُورِ عِدَّةً مَرَّاتٍ.





يَنْتَظِرُ الْوَالِدَانَ أَسْفَلَ الْجَبَلِ وَ يَسْتَقْبِلَانِ فِرَاحَهُمَا. سَقُوطُ الْفِرَاحِ مَشْهَدٌ مُرْعَبٌ جِدًّا. وَلَكِنْ لَا فِرَارَ مِنْهُ؛ لِأَنَّهُ قِسْمٌ مِنْ حَيَاتِهَا الْفَلَسِيَّةِ. ۱- مُرْعَبٌ: ترسناک

پرنده‌ای وجود دارد که «برناکل»... **نامیده می‌شود**..... [او] لانه‌اش را بر فراز کوه‌هایی بلند، دور از شکارچیان .. **می‌سازد**.. و هنگامی که جوجه‌هایش ... **بزرگ می‌شوند**.... از آنها می‌خواهند از لانه بلندشان بپروند. جوجه‌ها **یکی، یکی**... خودشان را از کوهی که بلندای آن به بیش از ... **هزار**..... متر می‌رسد، می‌اندازند. و چند بار با صخره‌ها .. **برخورد می‌کنند**..... پدر و مادر، پایین کوه چشم به راه می‌شوند و به پیشواز جوجه‌هایشان می‌روند. افتادن جوجه‌ها صحنه‌ای بسیار ترسناک است. ولی هیچ گریزی از آن نیست؛ زیرا بخشی از زندگی **سخت**.. شان است.

ب. اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا.

عَشُّهُ (عَشٌّ: مفعول/ هُ: مضاف الیه) - مُرْتَفَعَةٌ (صفت) - فِرَاحُهُ (فِرَاحٌ: فاعل/ هُ: مضاف الیه) - الْفِرَاحُ (فاعل) - أَلْفٌ (مجرور به رف جر) - بِالصَّخُورِ (جار و مجرور) - الْوَالِدَانِ (فاعل) - الْجَبَلِ (مضاف الیه) - فِرَاحٌ (مفعول) - سَقُوطٌ (مبتدا) الْفِرَاحِ (مضاف الیه) مَشْهَدٌ (خبر) مُرْعَبٌ (صفت) - حَيَاةٍ (مجرور به حرف جر) - الْفَلَسِيَّةِ. (صفت).

ج. عَيْنُ نَوْعِ «لَا» فِي «لَا فِرَارَ مِنْهُ.»؟ حرف نفی جنس

د. كَمْ جَارًا وَ مَجْرورًا فِي النَّصِّ؟ أَرْبَعَةٌ ثَمَانِيَةٌ

عَنِ الْمَفْتَرِسِينَ - مِنْهَا - مِنْ عَشٍّ - مِنْ جَبَلٍ - مِنْ أَلْفٍ - بِالصَّخُورِ - مِنْهُ - مِنْ حَيَاةٍ

● التمرين السادس: للترجمة.

أَعْلَمُ مَنْ: دانایتر از	أَعْلَمُ مَنْ: دانایتر از	۱- عِلْمٌ: دانست
سَيَعْلَمُونَ: خواهند دانست	سَيَعْلَمُونَ: خواهند دانست	
أَلَمْ يَنْتَقِلْ: جا به جا شونده	لَا يَنْتَقِلُ: جا به جا نمی‌شوند	۲- اِنْتَقَلَ: جابه‌جا شد
لَنْ يَنْتَقِلَ: جا به جا نخواهد شد	رَجَاءٌ، اِنْتَقِلُوا: لطفاً جا به جا کنید.	
أَلَمْ يَرْسَلْ: فرستنده	أَلَمْ يَرْسَلْ: فرستاده شده	۳- أَرْسَلَ: فرستاد
أَرْسَلَ: بفرست	لَا تُرْسَلْ: نفرست (للمذكر) نباید بفرستی (للمؤنث)	
أَلْعَابِدُونَ: پرستنده	أَلْمَعَابِدُ: پرستشگاه‌ها	۴- عِبَدٌ: پرستید
أَعْبُدُونِي: مرا بپرستید	تَعْبُدُنْ: می‌پرستید	
أَلْمُسَاعِدُ: کمک کننده، یاور	رَجَاءٌ، سَاعِدُونِي: لطفاً به من کمک کنید.	۵- سَاعَدَ: کمک کرد
هُمْ سَاعِدُونِي: آنها به من کمک کردند.	لِكِي يَسَاعِدْ: تا کمک کند	
أَلطَبَّاحُ: آشپز	أَلْمَطْبُوحُ: پخته شده	۶- طَبَخَ: پخت
طَبَخَ: پخته شد	أَلْمَطْبُخُ: آشپزخانه	
أَلْمَتَكَلِّمُ: گوینده، سخنگو	أَلتَكَلَّمَ: سخن گفتن	۷- تَكَلَّمَ: سخن گفت
تَكَلَّمْنَا: سخن گفتیم	نَتَكَلَّمُ: سخن می‌گوییم	



الدَّرْسُ الرَّابِعُ

هُذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَائِفَهُ
وَالْبَيْتَ يَعْرِفُهُ وَالْجِلَّ وَالْعَرَمَ
هُذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ
هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ
وَلَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ
الْعُرْبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرَتْ وَالْعَجَمُ

این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می شناسد. و خانه [خدا] و بیرون و محدودهٔ احرام، او را می شناسند. این فرزند بهترین همهٔ بندگان خداست. این پرهیزگار پاک پاکیزهٔ بزرگ قوم است. و این گفتهٔ تو که «این کیست؟» زیان رسانندهٔ بدو نیست. عرب و غیر عرب کسی را که تو نشناختی^{۱۱} می شناسند.

الفَرَزْدَقُ

الفَرَزْدَقُ مِنْ شُعْرَاءِ الْعَصْرِ الْأَمَوِيِّ. وُلِدَ فِي مَنْطِقَةِ بِلَاكُوتِ عَامِ ثَلَاثَةِ وَعِشْرِينَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ، وَعَاشَ بِالْبَصْرَةِ. فرزدق از شاعران عصر اموی است. در منطقه‌ای از کویت در سال ۲۳ بعد از هجرت متولد شد، و در بصره زیست.

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَسَأَلَهُ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ وَدِّهِ؛ فَقَالَ: «هَذَا ابْنِي يَكَادُ يَكُونُ شَاعِرًا عَظِيمًا».

در روزی از روزها پدرش او را نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام آورد، پس امام دربارهٔ فرزندش از او پرسید؛ پس گفت: این پسر من است؛ نزدیک است که شاعری بزرگ شود.

فَقَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوَالِدِهِ: «يَا صَاحِبَ الْوَلَدِ، عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ».

پس امام درود بر او باد به پدرش گفت: ای رفیق پسر، به او قرآن یاد بده.

فَعَلَّمَهُ الْقُرْآنَ؛ ثُمَّ رَحَلَ^{۱۲} إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ بِالشَّامِ، وَ مَدَحَهُمْ وَ نَالَ جَوَائِزَهُمْ.

پس به او قرآن یاد داد؛ سپس نزد خلفای بنی امیه به شام رفت، و آن‌ها را مدح کرد و جوایزشان را بدست آورد.

كَانَ الْفَرَزْدَقُ مُجِيبًا لِأَهْلِ الْبَيْتِ؛ وَ كَانَ يَسْتَرِحُّ بِهِ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ؛ وَلَكِنَّهُ جَهَرَ بِهٍ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.

فرزدق دوستدار اهل بیت بود؛ و دوستی اش (عشقش) را نزد خلفای بنی امیه پنهان می کرد؛ ولی او آن را آشکار کرد وقتی هشام بن عبد الملک در روزگار پدرش به حج رفت.

فَطَافَ هِشَامٌ وَ لَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجْرِ لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَسْتَلِمَهُ لِكَثْرَةِ الْإِزْدِحَامِ، فَانْصَبَ لَهُ مِنْبَرٌ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ كِبَارِ أَهْلِ الشَّامِ.

^{۱۱} ناشناخته شمردی

^{۱۲} رَحَلَ - - عن المكان: از آن جای رفت - / الى المكان: به آن جای درآمد/ - البلاد: در کشور به مسافرت پرداخت و از جایی به جای دیگر رفت



پس هشام طواف کرد و وقتی به سنگ رسید، بخاطر کثرت و ازدحام جمعیت نتوانست آن را (حجرالاسود) مسح کند. پس برای وی منبری نصب شد، روی آن جلوس نمود و به مردم می‌نگریست در حالی که جمعی از بزرگان اهل شام همراه او بودند.

فَبَيْنَمَا يَنْظُرُ إِلَى الْحَجَّاجِ، إِذْ جَاءَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ، فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ، دَهَبَ النَّاسُ جَانِبًا، فَاسْتَلَمَهُ بِسُهُولَةٍ.

پس در حالی که به حاجیان می‌نگریست، ناگهان زین العابدین (امام سجاد) درود بر او باد آمد، و خانه [خدا] را طواف کرد، وقتی به سنگ رسید، مردم کنار رفتند، و [او] به راحتی آن را مسح کرد.

فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ: يَا مَرَدَ شَامِي كَفْتَ:

«أَيُّهَا الْخَلِيفَةُ، مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ سَمَحَ النَّاسُ لَهُ بِاسْتِلَامِ الْحَجَرِ!؟»
«ای خلیفه، این کسی که مردم به او اجازه مسح سنگ را دادند، کیست؟!»

خافَ هِشَامٌ مِنْ أَنْ يَعْرِفَهُ أَهْلُ الشَّامِ وَ يَرْغَبُوا فِيهِ؛ فَقَالَ: «لَا أَعْرِفُهُ، يَا رَجُلُ». هِشَامُ تَرَسِدُ كَمَا مَرَدَمُ شَامٍ أَوْ رَا بَشَنَاسَنَدُ وَ بَهْ أَوْ تَمَائِلُ وَ رَغْبَتُ پِيدَا كَنَنَدُ، پَسْ كَفْتَ: «أَيُّ مَرَدٍ، أَوْ رَا نَمِي شَنَاسَم.»

وَ كَانَ الْفَرَزْدَقُ حَاضِرًا. وَ فَرَزْدَقٌ حَاضِرٌ بُوَدُ.

فَقَالَ الْفَرَزْدَقُ: «أَيُّهَا الرَّجُلُ، أَنَا أَعْرِفُهُ». پَسْ فَرَزْدَقُ كَفْتَ: «أَيُّ مَرَدٍ، مَنْ أَوْ رَا مِي شَنَاسَم.»

ثُمَّ أَنْشَدَ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ: سَپَسْ اَيْنَ قَصِيدَةَ رَا سِرُودُ:

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَأْتِيَهُ
وَ الْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَ الْحِجْلُ وَ الْحَرَمُ

هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلُّهُمْ
هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ

وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ
الْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرَتْ وَ الْعَجَمُ

این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می‌شناسد و خانه [خدا] و بیرون و محدوده احرام، او را می‌شناسند.

این فرزند بهترین همه بندگان خداست. این پرهیزگار پاک پاکیزه بزرگ قوم است.

و این گفته تو که «این کیست؟» زبان رساننده بدو نیست. عرب و غیر عرب کسی را که تو ناشناخته شمردی، می‌شناسند.





☆ الْمُعْجَم ☆

مَدَحٌ :- ستود نَصَبٌ :- برپا کرد، نصب کرد النَّقِيّ: پاک و خالص الْوَطْأَةُ: جای پا، گام	رَغَبَ فِيهِ :- به آن علاقه مند شد الضَّائِرُ: زیان رساننده طَافَ :- طواف کرد (مضارع: يَطُوفُ) العَرَبُ: عرب العَلَمُ: بزرگ تر قوم، پرچم الكِبَارُ: بزرگان «مفرد: الكَبِير» الصَّغَارُ	إِذْ جَاءَ: ناگهان آمد اسْتَلَمَ الْحَجَرَ: سنگ را مسح کرد أَنْزَرَ: ناشناخته شمرد الْبَطْحَاءُ: دشت مکه بَيْنَمَا: در حالی که النَّقِيّ: پرهیزگار جَهْرٍ بِ-: آشکار کرد الْحِلُّ: بیرون احرام
--	---	---

📖 حَوْلَ النَّصِّ

كَمَا أَكْتُبُ جَوَابًا قَصِيرًا، حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- مَنْ جَاءَ بِالْفَرَزْدَقِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟ - جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
چه کسی فرزاد را نزد امیر مومنان آورد؟ - پدرش او را نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام آورد.

۲- مَتَى جَهَرَ الْفَرَزْدَقُ بِحُبِّهِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؟ - لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.
فرزاد کی دوستی و محبتش را به اهل بیت درود بر آنها باد را آشکار کرد؟ - وقتی هشام بن عبد الملک در روزگار پدرش به حج رفت.

۳- أَيْنَ وُلِدَ الْفَرَزْدَقُ؟ وَ أَيْنَ عَاشَ؟ - وُلِدَ فِي مَنطِقَةِ الْكُوَيْتِ عَامَ ثَلَاثَةِ وَعِشْرِينَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ، وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ.
فرزاد کجا متولد شد؟ و کجا زیست؟ - در منطقه ای از کویت در سال ۲۳ بعد از هجرت متولد شد، و در بصره زیست.

۴- فِي أَيِّ عَصْرِ كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعِيشُ؟ - كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعِيشُ فِي الْعَصْرِ الْأَمَوِيِّ.
فرزاد در کدام عصر زندگی می کرد؟ - فرزاد در عصر اموی زندگی می کرد.

۵- إِلَى مَنْ رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ بِالشَّامِ؟ - رَحَلَ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةٍ بِالشَّامِ.
فرزاد نزد چه کسی به شام رفت؟ - نزد خلفای بنی امیه به شام رفت.



هـ اِغْلَمُوا هـ

الْمَفْعُولُ الْمَطْلُوقُ

به ترجمه چهار جمله زیر دقت کنید.

- ۱- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ. از خدا آمرزش خواستم.
- ۲- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا. از خدا بی گمان آمرزش خواستم.
- ۳- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا صَادِقًا. از خدا صادقانه آمرزش خواستم.
- ۴- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ. از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم.

- چه رابطه ای میان دو کلمه «اسْتَغْفَرْتُ» و «اسْتِغْفَارًا» در جملات بالا وجود دارد؟ فعل - اسم مصدر
- مصدر «استغفار» در جمله دوم، سوم و چهارم چه مفهومی را به جمله ها افزوده است؟ برای تاکید
- نقش کلمه «استغفار» در جملات دوم، سوم و چهارم «مفعول مطلق» است.

اصْبِرُوا عَلَى الْمَشَاكِلِ صَبْرًا.

مفعول مطلق تأکیدی

این مصدر در جمله دوم بر انجام فعل «استغفرت» تأکید کرده است. به مصدر «استغفار» در جمله دوم «مفعول مطلق تأکیدی» گفته می شود و در ترجمه فارسی آن از قیدهای تأکیدی مانند: «بی گمان»، «حتماً» و «قطعاً» استفاده می کنیم.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا.

مفعول مطلق تأکیدی

دو کلمه «صادقاً» و «الصالحين» در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟ گاهی «مفعول مطلق» به کمک کلمه بعد از خودش که صفت یا مضاف الیه است، نوع انجام گرفتن فعل را بیان می کند؛ مانند «استغفار» در جمله سوم و چهارم، که به آن «مفعول مطلق نوعی» گفته می شود.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا صَادِقًا. اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ.

مفعول مطلق نوعی صفت

مفعول مطلق نوعی مضاف الیه

در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که مضاف واقع شده است) از قید «مانند» استفاده می کنیم؛ مثال:
اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ. مانند درستکاران از خدا آمرزش خواستم.



در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می‌توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی به ترجمه مفعول مطلق نیست؛^۱ مثال:
تَجْتَهِدُ الْأُمُّ لِتَرْبِيَةِ أَوْلَادِهَا اجْتِهَادًا بِالْغَا.
مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می‌کند.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا صَادِقًا.
از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

مفعول مطلق مصدری از ریشه فعل جمله است.
مفعول مطلق دو نوع است: تأکیدی و نوعی.
■ مفعول مطلق تأکیدی مصدری از ریشه فعل جمله است که بر انجام فعل تأکید می‌کند و صفت یا مضاف الیه ندارد.
■ مفعول مطلق نوعی مصدری از ریشه فعل جمله است که نوع و چگونگی انجام فعل را بیان می‌کند و صفت یا مضاف الیه دارد.

۱- ترجمه هنر و ذوق در کنار توانمندی های گوناگون زبانی است و ترجمه صحیح به سیاق عبارت و نکات بسیاری بستگی دارد. آنچه در کتاب در زمینه ترجمه می‌آید، فقط یک راهنمایی است.

که اختر نفسك: انتخب الترجمة الصحيحة، ثم عين المفعول المطلق، و اذكر نوعه.

- ۱- ﴿فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾ المعارج: ۵
الف. قطعاً شکیبایی کن.
ب. به زیبایی صبر کن.
- ۲- ﴿... اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾ الأحزاب: ۴۱
الف. خدا را همیشه یاد کنید.
ب. خدا را بسیار یاد کنید.
- ۳- ﴿كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ النساء: ۱۶۴
الف. خدا با موسی قطعاً سخن گفت.
ب. خدا با موسی سخنی گفت.
- ۴- ﴿وَ نَزَّلَ الْمَلَائِكَةَ تَنْزِيلًا﴾ الفرقان: ۲۵
الف. و مانند ملائک فرود آمدند.
ب. و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند.



کسر التمارین

● التمرین الأول: عین العبارة الفارسیة القریبة من العبارة العربیة فی المعنی.

- ۱- لا یؤمن أحدکم حتی یحب لنفسه. رسول الله ﷺ
- ۲- إذا أنت أکرمت الکریم ملکته و إن أنت أکرمت اللئیم تَمردا. الممتنی
- ۳- ادعی الثعلب شیئا و طلب قیل هل من شاهد قال الذنب مقل
- ۴- من سعی رعی، و من لزم المنام رأى الأحلام. مقل
- ۵- إذا أراد الله هلاک النملة، أثبت لها جناحین. مقل
- ۶- مدّ رجلک علی قدر کسائک. مقل
- ۷- عند الشدائد یعرف الإخوان. مقل

- | | | |
|---|---|------------------------------------|
| دوست آن باشد که گیرد دست دوست | 7 | در پریشان حالی و درماندگی سعدی |
| چو با سفله گویی به لطف و خوشی | 2 | فزون گرددش کبر و گردن کشی سعدی |
| آن نشیندی که حکیمی چه گفت؟ | 5 | مور همان به که نباشد پَرش سعدی |
| هر آن چیز کانت نیاید پسند | 1 | تن دوست و دشمن بدان در مبند فردوسی |
| ز روباهی پرسیدند احوال | 3 | ز معروفان گواش بود دنبال عطار |
| هر که رود چرد و هر که خُسبند خواب بیند. انوشیروان | 4 | |
| پایت را به اندازه گلیمت دراز کن. مثل فارسی | 6 | |

-
- | | | | |
|---|---|---------------------|--|
| ۱- اللئیم: فرومایه | ۲- تَمرد: نافرمانی کرد | ۳- ادعی: ادعا کرد | ۴- رعی: چرید |
| ۵- لزم المنام: خوابید (لزمه: بدو آویخت و رهایش نکرد + المنام: خواب) | ۶- لزم المنام: خوابید (لزمه: بدو آویخت و رهایش نکرد + المنام: خواب) | ۷- أثبت: رویانید | ۸- مدّ: دراز کن (ماضی: مدّ / مضارع: یمد) |
| ۹- أکرمت: گرامی داشتی | ۱۰- الشدائد: سختی‌ها «مفرد: الشدیده» | ۱۱- اللئیم: فرومایه | ۱۲- اللئیم: فرومایه |





● التمرینُ الثانی:

- أ. عَيْنِ اسْمِ الْفَاعِلِ وَ اسْمِ الْمُبَالَغَةِ وَ اسْمِ التَّفْضِيلِ فِي الْحَدِيثَيْنِ التَّالِيَيْنِ.
ب. اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا.

۱- إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبَتُ فِي السَّهْلِ وَ لَا يَنْبَتُ فِي الصِّفَا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمَرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَ لَا تَعْمَرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَاضِعَ آلَةَ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ. (تَحْفُ الْعُقُولِ، ص ۳۹۶) الْإِمَامُ مُوسَى الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَعَلَ صَبْرًا

کشت در دشت می‌روید، و بر تخته‌سنگ نمی‌روید و همچنين حکمت، در دل فروتن ماندگار می‌شود نه در دل خودبزرگ‌بین ستمگر؛ زیرا خدا فروتنی را ابزار خرد و خودبزرگ‌بینی را ابزار نادانی گرا دانده است.

۲- مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيئُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيئِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَ مَعْلَمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا لِحَقِّ بِالْإِجْلَالِ مِنَ مَعْلَمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ. مِنْهَاجِ الْبِرَاعَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ (خوبی) ج ۲۱، ص ۱۰۷

کسی که خود را پیشوای مردم قرار داده، باید پیش از آموزش دیگری، خودش را آموزش دهد^{۱۱} و باید ادب‌آموزی‌اش پیش از زبانش با کردارش باشد؛ و آموزگار و ادب‌آموز خویشتن از آموزگار و ادب‌آموز مردمان در گرامیداشت شایسته‌تر است.

◆ أ. اسْمُ الْفَاعِلِ: (الْمُتَوَاضِعِ، الْمُتَكَبِّرِ، مَعْلَمٌ، مُؤَدِّبٌ) اسْمُ الْمُبَالَغَةِ: (الْجَبَّارِ) اسْمُ التَّفْضِيلِ: (أَحَقُّ)

◆ ب. السَّهْلُ: مجرور به حرف جرّ / الْحِكْمَةُ: مبتدا / الْجَبَّارُ: صفت / التَّوَاضِعُ: مفعول / نَفْسٌ: مفعول / النَّاسُ: مجرور به حرف جرّ / نَفْسٌ: مضاف الیه / مَعْلَمٌ: مبتدا / أَحَقُّ: خبر / الإِجْلَالُ: مجرور به حرف جرّ / النَّاسُ: مضاف الیه

● التمرینُ الثالثُ: عَيْنِ الْجَوَابِ الصَّحِيحِ؛ ثُمَّ تَرَجِّمُهُ.

- | | | | | |
|-------------------------------------|---------------|---------------|---------------|--------------------|
| ۱- مضارع تَدَكَّرَ (به یاد آورد): | يَتَدَكَّرُ ● | يَذْكُرُ ○ | يَذْكُرُ ○ | به یاد می‌آورد |
| ۲- مصدر عَلَّمَ (یاد داد): | عَلَّمَ ○ | تَعَلَّمَ ● | تَعَلَّمَ ○ | یاد دادن..... |
| ۳- ماضی مُجَالَسَةٌ (همنشینی کردن): | جَلَسَ ○ | أَجْلَسَ ○ | جَالَسَ ● | همنشینی کرد. |
| ۴- مصدر انْقَطَعَ (بریده شد): | تَقَطَّعَ ○ | انْقَطَعَ ● | تَقَطَّعَ ○ | بریده شدن..... |
| ۵- امر تَقَرَّبَ (نزدیک شد): | تَقَرَّبَ ● | قَرَّبَ ○ | اقْتَرَبَ ○ | نزدیک شو..... |
| ۶- مضارع تَقَاعَدَ (بازنشست شد): | يَقْعُدُ ○ | يَتَقَاعَدُ ● | يَقْتَعِدُ ○ | بازنشست می‌شود |
| ۷- امر مَتَمَنَعَ (خودداری می‌کند): | امْنَعُ ○ | مانعُ ○ | امْتَنَعُ ● | خودداری کن |
| ۸- ماضی يَسْتَخْرِجُ (خارج می‌کند): | أَخْرَجَ ○ | تَخْرَجُ ○ | اسْتَخْرَجَ ● | خارج کرد..... |
| ۹- وزن اسْتَمَعَ: | اسْتَمَعَ ● | اسْتَفْعَلَ ○ | انْفَعَلَ ○ | حروف اصلی: س. م. ع |
| ۱۰- وزن انْتَهَرَ: | انْتَهَرَ ● | انْفَعَلَ ○ | اسْتَفْعَلَ ○ | حروف اصلی: ن. ظ. ر |

^{۱۱} به تعلیم خویش پردازد یا شروع به آموزش خویش کند.



● التمرین الرابع: عین کلمه مناسبه للقرآن

- ۱- أَلْحَجَّاجُ مَرَّاتٍ حَوْلَ بَيْتِ اللَّهِ لِأَدَاءِ مَنَاسِكِ الْحَجِّ.
 يَطْرُدُونَ يَطْبَخُونَ يَطُوفُونَ
- ۲- لَوْ لَا الشَّرْطِي لَأَشْتَدَّ أَمَامَ الْمَلْعَبِ الرِّيَاضِي.
 الْإِزْدِحَامُ الْزَبْدَةُ الْزَلُّ الْزَيْتُ
- ۳- كُنْتُ أَمْشِي، رَأَيْتُ حَادِثًا فِي سَاحَةِ الْمَدِينَةِ.
 عِنْدَ جَانِبًا بَيْنَمَا بَيْنَ
- ۴- رَفَعَتِ الْفَائِزَةُ الْأُولَى فِي الْمُبَارَاةِ إِيْرَانِ.
 عُسْبُ عِلْمٌ عَرَبَةٌ عَبَاءَةٌ
- ۵- أَلْحَجَّاجُ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ بِالْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ.
 اسْتَعَانَ اسْتَمَعَ اسْتَطَاعَ اسْتَلَمَ

● التمرين الخامس: للترجمة.

(هَلْ تَعْلَمُ ... ؟) آيا می دانی؟

- ۱- ... الْمَغُولُ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَهْجُمُوا عَلَى الصِّينِ عَلَى رَعْمِ بِنَاءِ سُوْرٍ عَظِيمٍ حَوْلَهَا.
 مغولها توانستند به چین حمله کنند با وجود ساخت دیواری بزرگ پیرامون آن.
- ۲- ... تَلَفَّظَ «گ» و «چ» و «پ» و «ژ» موجود في اللّهجات العربیة الدّارجة^۲ کثیراً.
 تلفظ «گ» و «چ» و «پ» و «ژ» در لهجههای عامیانه عربی بسیار زیاد هست.
- ۳- ... الْحَوْتِ يُصَادُ لِاسْتِخْرَاجِ الزَّيْتِ مِنْ كَيْدِهِ لِصِنَاعَةِ مَوَادِّ التَّجْمِيلِ^۳.
 نهنگ شکار می شود برای اینکه روغن را از کبدش جهت ساخت مواد آرایشی خارج کنند.
- ۴- ... الْخُقَاشُ هُوَ الْحَيَوَانُ اللَّبُونُ الْوَحِيدُ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى الطَّيْرَانِ^۴.
 خفاش تنها حیوان پستانداری است که می تواند پرواز کند.
- ۵- ... عَدَدَ النَّمْلِ فِي الْعَالَمِ يَفُوقُ عَدَدَ الْبَشَرِ بِمِليُونِ مَرَّةٍ تَقْرِيباً.
 تعداد مورچهها در جهان تقریباً یک میلیون بار بالاتر از تعداد آدمیان است.
- ۶- ... طَيْسِفُونِ الْوَأَقَعَةَ قُرْبَ بَغْدَادِ كَانَتْ عَاصِمَةً^۵ السَّاسَانِيْنَ.
 تیسفون واقع در نزدیکی بغداد، پایتخت ساسانیان است.
- ۷- ... دَبُّ الْبَانَدَا^۶ عِنْدَ الْوِلَادَةِ أُصْغَرَ حَجْمًا مِنَ الْفَأْرِ.
 خرس پاندا هنگام ولادت کوچکتر از موش است.



۸- ... الزَّرَّافَةُ بِكَمَاءٍ لَيْسَتْ لَهَا أَحْبَابٌ صَوْتِيَّةٌ^۷.

زرافه، لال است و تارهای صوتی ندارد.

۹- ... وَرَقَّةُ الزَّيْتُونِ رَمَزٌ^۸ السَّلَامِ.

برگ زیتون نماد صلح است.

-
- ۱- السُّور: دیوار
۲- الدَّارِجَةُ: عامیانه
۳- مَوَادُّ التَّجْمِيلِ: مواد آرایشی
۴- الطَّيْرَانِ: پرواز، پرواز کردن
۵- العَاصِمَةُ: پایتخت «جمع: العَوَاصِمِ»
۶- ذُبِّ البَانِدَا: خرس پاندا
۷- الأَحْبَابُ الصَوْتِيَّةُ: تارهای صوتی «الأحبال: جمع/ الحبل: مفرد»
۸- الرَّمز: نماد، سمبل «جمع: الرموز»

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا.

السَّمَكُ الْمَدْفُونُ

يُوجَدُ نَوْعٌ مِنَ السَّمَكِ فِي إِفْرِيقِيَا يَسْتَرُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْجَفَافِ^۱ فِي غِلَافٍ^۲ مِنَ الْمَوَادِّ الْمَخَاطِيَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ، وَ يَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطِّينِ، ثُمَّ يَنَامُ نَوْمًا عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَاءِ وَ الطَّعَامِ وَ الْهَوَاءِ؛ وَ يَعِيشُ دَاخِلَ حَفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي أَنْتِظَارِ نَزُولِ الْمَطْرِ، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلَافِ. يَذْهَبُ الصَّيَادُونَ الْإِفْرِيقِيُونَ إِلَى مَكَانِ اخْتِفَاءِهِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَطْرِ وَ يَحْفِرُونَ التَّرَابَ الْجَافَ^۳ لَصَيْدِهِ. ۲- الْجَفَافِ: خشکی ۳- الْغِلَافِ: پوشش ۳- الْجَافِ: خشک

نوعی ماهی در آفریقا وجود دارد که خودش را هنگام خشکی، خودش را در پوششی از مواد لزجی که از دهانش خارج می‌شود، پنهان می‌کند؛ و خودش را زیر خاک (گل، رس) دفن می‌کند؛ سپس بطور عمیق بیش از یکسال می‌خوابد، و به آب و خوراک و هوا نیاز ندارد؛ و داخل گودالی (چاله‌ای) کوچک در انتظار بارش باران بسر می‌برد (زندگی می‌کند)، تا از آن پوشش خارج شود. شکارچیان آفریقایی پیش از بارش باران به مکان پنهانی آن می‌روند و خاک خشک را برای شکار آن می‌کنند (می‌کاوند).

◆ نَفَسٌ: مفعول / نَوْمًا: مفعول مطلق نوعی / سَنَةً: مجرور به حرف جر / الْمَطْرِ: مضاف الیه / الصَّيَادُونَ: فاعل / الْجَافِ: صفت

■ الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ^{۱۴} ■

إِبْحَثْ عَنْ وَصِيَّةِ أَحَدِ شُهَدَاءِ الْحَرْبِ الْمَفْرُوضَةِ أَوْ ذِكْرِيَّاتِهِ أَوْ أَقْوَالِهِ أَوْ أَعْمَالِهِ، ثُمَّ اكْتُبْهَا فِي صَحِيفَةٍ جِدَارِيَّةٍ، أَوْ ضَعْهَا فِي مَدُونَتِكَ أَوْ مَدُونَةِ مَدْرَسَتِكَ.

^{۱۴} هدف از این تمرین تشویق دانش‌آموز به انجام فعالیت و تحقیق است. نمره این بخش را می‌توان در امتحان مستمر اول و دوم حساب کرد. انجام این بخش منوط به داشتن وقت است. اگر دبیری زمان کافی در اختیار نداشت، در انجام دادن و ندادن این قسمت از کتاب درسی اختیاری است.



آکادمی کنکور دورخیز

www.dourkhiz.com



جزوه های درسی رایگان



گام به گام های درسی



نمونه سوال های امتحانی



مشاوره کنکور



برنامه ریزی درسی

ورود به سایت دورخیز



جهت دریافت برنامه ریزی خصوصی کلمه (رتبه برتر) را به شماره ۱۰۰۰۰۳۹۴۰ پیامک نمایید.